

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حوادث پس از رحلت پیامبر ﷺ، از زبان سلمان فارسی

به نقل از کتاب سُلیم بن قیس هلالی (ج ۲، ص ۵۷۷ تا ص ۵۹۹)

همراه با ترجمه مرحوم اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی

تهیه شده در «کانال حدیثنا»^۱ و «وبلاگ دستوار»^۲

۱- بیعت ابوبکر

استدلال قریش در مقابل انصار در مورد حق علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

...عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنِ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ قَالَ لَمَّا
أَنَّ قُبُضَ النَّبِيِّ صَ وَصَّعَ النَّاسُ مَا صَنَعُوا جَاءَهُمْ ابوبُكْرٌ وَعُمَرُ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ
الْجَرَّاحِ فَخَاصَمُوا الْأَنْصَارَ فَخَصَمُوهُمْ بِحُجَّةِ عَلِيٍّ ع فَقَالُوا يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ قُرَيْشٌ
أَحَقُّ بِالْأَمْرِ مِنْكُمْ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص مِنْ قُرَيْشٍ وَ الْمُهَاجِرُونَ خَيْرٌ مِنْكُمْ لِأَنَّ اللَّهَ بَدَأَ
بِهِمْ فِي كِتَابِهِ وَ فَضَّلَهُمْ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْأَثَمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ

۱ @hadithona در تلگرام، ایستا، سروش، بله و گپ.

۲ .www.dastvar.blog.ir

أبان بن ابی عیّاش از سلیم بن قیس نقل می‌کند که گفت: از سلمان فارسی شنیدم که چنین می‌گفت: هنگامی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت و مردم آن‌چه می‌خواستند کردند، ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح نزد مردم آمدند و با انصار به مخاصمه برخاستند و آنان را با حجت و دلیل علی علیه السلام محکوم کردند و چنین گفتند: ای گروه انصار، قریش از شما به امر خلافت سزاوارترند، زیرا پیامبر ﷺ از قریش است و مهاجرین از شما بهترند زیرا خداوند در کتابش ابتدا آنان را ذکر کرده و ایشان را فضیلت داده است. پیامبر صلی الله علیه و آله هم فرموده است: «امامان از قریش اند.»

کیفیت غسل و نماز بر پیامبر صلی الله علیه و آله

قَالَ سَلْمَانُ فَأَتَيْتُ عَلِيًّا وَ هُوَ يُغَسِّلُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ قَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَوْصَى عَلِيًّا ع أَنْ لَا يَلِيَّ غُسْلَهُ غَيْرُهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَنْ يُعِينُنِي عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ فَكَانَ عَلِيُّ ع لَا يُرِيدُ عُضْوًا إِلَّا قَلْبَ لَهُ فَلَمَّا غَسَلَهُ وَ حَنَطَهُ وَ كَفَّنَهُ أَدْخَلَنِي وَ أَدْخَلَ أَبَا ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادَ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع فَتَقَدَّمَ عَلِيُّ ع وَ صَفَفْنَا خَلْفَهُ وَ صَلَّى عَلَيْهِ وَ عَائِشَةُ فِي الْحُجْرَةِ لَا تَعْلَمُ قَدْ أَخَذَ اللَّهُ بِبَصَرِهَا ثُمَّ أَدْخَلَ عَشْرَةَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ عَشْرَةَ مِنَ الْأَنْصَارِ فَكَانُوا يَدْخُلُونَ وَ يَدْعُونَ وَ يَخْرُجُونَ حَتَّى لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ شَهِدَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ إِلَّا صَلَّى عَلَيْهِ

سلمان می‌گوید: نزد علی علیه السلام آمدم در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل می‌داد. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام وصیت کرده بود که کسی غیر او غسلش را بر عهده

نگیرد. وقتی عرض کرد: یا رسول الله، پس چه کسی مرا در غسل تو کمک خواهد کرد؟ فرمود: جبرئیل. علی علیه السلام هیچ عضوی (از اعضای حضرت) را اراده نمی کرد مگر آن که برایش گردانیده می شد.^۳ وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل داد و حنوط نمود و کفن کرد من و ابوذر و مقداد و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به داخل خانه برد و خود جلو ایستاد و ما پشت سر او صف بستیم و بر آن حضرت نماز خواندیم. عایشه نیز در حجره بود ولی متوجه نشد چرا که خداوند چشم او را گرفته بود. سپس ده نفر از مهاجرین و ده نفر از انصار را به داخل می آورد. آنان وارد می شدند و دعا می کردند و خارج می شدند، تا آن که هیچ کس از حاضرین از مهاجرین و انصار باقی نماندند مگر آن که بر آن حضرت نماز خواندند.^۴

۳ در «نسخه د» این جمله اضافه شده است: «و فضل بن عباس در حالی که چشمانش بسته بود آب می ریخت».

۴ این عبارت در «نسخه د» چنین است: ... علی علیه السلام جلو ایستاد و ما پشت سر او صف بستیم و بر آن حضرت نماز خواندیم و عایشه در حجره بود و نمی دانست و کسی جز ما بر بدن آن حضرت نماز نخواند. سپس ده نفر از مهاجرین و انصار را وارد خانه می کرد و بر آن حضرت سلام می دادند و خارج می شدند به طوری که احدی از مهاجرین و انصار که حاضر (در مدینه) بودند نماندند مگر آن که این گونه نماز خواندند که کاری جز سلام و ثنا گفتن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. لازم به تذکر است که: نماز مردم بر بدن پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بوده است که مقابل بدن مطهر آن حضرت می ایستادند و آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» را می خواندند و بر حضرتش سلام و درود می فرستادند و بیرون می آمدند. به بحار: ج ۲۲ ص ۵۲۶ ح ۳۲ مراجعه شود.

کیفیت بیعت مردم با ابوبکر

قَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَأَخْبَرْتُ عَلِيًّا ع وَهُوَ يُغَسِّلُ رَسُولَ اللَّهِ ص بِمَا صَنَعَ الْقَوْمُ وَ قُلْتُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ السَّاعَةَ لَعَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ص مَا يَرْضُونَ يُبَايِعُونَهُ بِيَدٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنَّهُمْ لِيُبَايِعُونَهُ بِيَدَيْهِ جَمِيعاً بِيَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ

سلمان فارسی می گوید: کار مردم را به علی علیه السلام - در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل می داد - خبر دادم و گفتم: ابوبکر هم اکنون بر فراز منبر پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته و مردم به این راضی نمی شوند که با یک دست با او بیعت کنند، بلکه با هر دو دست راست و چپ با او بیعت می کنند! ^ه

اولین بیعت کننده با ابوبکر

فَقَالَ عَلِيُّ ع يَا سَلْمَانُ وَ هَلْ تَدْرِي مَنْ أَوَّلُ مَنْ بَايَعَهُ عَلِيٌّ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ قُلْتُ لَا إِلَّا أَنِّي رَأَيْتُهُ فِي ظُلَّةِ بَنِي سَاعِدَةَ حِينَ خَصِمَتِ الْأَنْصَارُ وَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ بَايَعَهُ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ ثُمَّ بَشِيرُ بْنُ سَعِيدٍ ثُمَّ أَبُو عُبَيْدَةَ الْجَرَّاحُ ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ثُمَّ سَالِمُ مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ وَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ قَالَ ع لَسْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ هَؤُلَاءِ وَ لَكِنْ هَلْ تَدْرِي مَنْ أَوَّلُ مَنْ بَايَعَهُ حِينَ صَعِدَ الْمُنْبَرُ قُلْتُ لَا وَ لَكِنْ رَأَيْتُ شَيْخاً كَبِيراً يَتَوَكَّأُ عَلَى عَصَاهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ سَجَّادَةٌ شَدِيدَةٌ التَّشْمِيرِ صَعِدَ الْمُنْبَرُ أَوَّلَ مَنْ صَعِدَ [وَ خَرَّ] وَ هُوَ يَبْكِي وَ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمِثْنِي حَتَّى رَأَيْتُكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ ابْسُطْ يَدَكَ فَبَسَطَ يَدَهُ

^ه «نسخه د»: به خدا قسم (ابو بکر) راضی نمی شود که (فقط) با یک دست با او بیعت کنند.

فَبَايَعَهُ [ثُمَّ قَالَ يَوْمَ كَيْوَمِ آدَمَ] ثُمَّ نَزَلَ فَخَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَقَالَ عَلِيُّ ع يَا سَلْمَانَ أ
تَدْرِي مَنْ هُوَ قُلْتُ لَا وَ لَقَدْ سَاءَتْ نِي مَقَالَتُهُ كَأَنَّهُ شَامِتٌ بِمَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ
عَلِيُّ ع فَإِنَّ ذَلِكَ إِبْلِيسُ [لَعَنَهُ اللَّهُ]

علی علیه السلام فرمود: ای سلمان، آیا می‌دانی اوّل کسی که با او بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه، ولی او را در سقیفه بنی ساعده دیدم هنگامی که انصار محکوم شدند و اوّلین کسانی که با او بیعت کردند مغیره بن شعبه و سپس بشیر بن سعید و بعد ابوعبیده جراح و بعد عمر بن الخطاب و سپس سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل بودند. فرمود: درباره اینان از تو سؤال نکردم، آیا دانستی هنگامی که از منبر بالا رفت اوّل کسی که با او بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه، ولی پیرمرد سالخورده‌ای که بر عصایش تکیه کرده بود دیدم که بین دو چشمانش جای سجده‌ای بود که پینه آن بسیار بریده شده بود! او به عنوان اولین نفر از منبر بالا رفت و تعظیمی کرد و در حالی که می‌گریست گفت: «سپاس خدایی را که مرا نمیرانید تا تو را در این مکان دیدم! دستت را (برای بیعت) باز کن.» ابوبکر هم دستش را دراز کرد و با او بیعت کرد. سپس گفت: «روزی است مثل روز آدم!»^۶ و بعد از منبر پائین آمد و از مسجد خارج شد. علی علیه السلام فرمود: ای سلمان، می‌دانی او که بود؟ عرض کردم: نه، ولی گفتارش مرا ناراحت کرد، گوئی مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را با شماتت و مسخره یاد می‌کرد. فرمود: او ابلیس بود. خدا او را لعنت کند.

۶ اشاره به حيله شیطان نسبت به حضرت آدم علیه السلام در بهشت است و خود شیطان بیعت ابوبکر را به آن تشبیه کرده است.

ابلیس، از غدیر تا سقیفه

[أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص] أَنَّ إِبْلِيسَ وَرُؤَسَاءَ أَصْحَابِهِ شَهِدُوا نَضَبَ رَسُولِ اللَّهِ ص
إِيَّايَ [يَوْمَ] غَدِيرِ خُمٍّ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ أَخْبَرَهُمْ بِأَنِّي أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ
الشَّاهِدُ الغَائِبَ فَأَقْبَلَ إِلَى إِبْلِيسَ أَبَالِسْتُهُ وَ مَرَدَّةُ أَصْحَابِهِ فَقَالُوا إِنَّ هَذِهِ الأُمَّةُ أُمَّةُ
مَرْحُومَةٍ مَعْصُومَةٍ فَمَا لَكَ وَ لَا لَنَا عَلَيْهِمْ سَبِيلٌ وَ قَدْ أُعْلِمُوا مَفْرَعَهُمْ وَ إِمَامَهُمْ بَعْدَ
نَبِيِّهِمْ فَانْطَلَقَ إِبْلِيسُ كَثِيباً حَزِيناً قَالَ اميرالمؤمنين ع أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص [بَعْدَ
ذَلِكَ] وَ قَالَ يُبَايِعُ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ فِي ظُلَّةِ بَنِي سَاعِدَةَ بَعْدَ تَخَاصُمِهِمْ بِحَقِّنَا وَ حُجَّتِنَا
ثُمَّ يَأْتُونَ المَسْجِدَ فَيَكُونُ أَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُهُ عَلَى مِنْبَرِي إِبْلِيسَ فِي صُورَةِ شَيْخٍ كَبِيرٍ
مُشَمَّرٍ يَقُولُ كَذَا وَ كَذَا ثُمَّ يَخْرُجُ فَيَجْمَعُ [أَصْحَابَهُ] وَ شَيَاطِينَهُ وَ أَبَالِسْتُهُ فَيَخِرُّونَ
سُجْداً فَيَقُولُونَ يَا سَيِّدَنَا يَا كَبِيرَنَا أَنْتَ الَّذِي أَخْرَجْتَ آدَمَ مِنَ الجَنَّةِ فَيَقُولُ أَيُّ أُمَّةٍ
لَنْ تَضِلَّ بَعْدَ نَبِيِّهَا كَلَّا زَعَمْتُمْ أَنْ لَيْسَ لِي عَلَيْهِمْ [سُلْطَانٌ وَ لَا] سَبِيلٌ فَكَيْفَ
رَأَيْتُمُونِي صَنَعْتُ بِهِمْ حِينَ تَرَكُوا مَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ [مِنْ طَاعَتِهِ] وَ أَمَرَهُمْ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ
ص وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقاً مِنَ المُؤْمِنِينَ

پیامبر صلی الله علیه و آله به من خبر داد که ابلیس و رؤسای اصحابش هنگام منصوب کردن
آن حضرت مرا به امر خداوند در روز غدیر خم حاضر بودند. آن حضرت به مردم
خبر داد که من نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیارترم و به ایشان دستور
داد که حاضران به غایبان برسانند. (در آن روز) شیاطین و مریدان از اصحاب
ابلیس رو به او کردند و گفتند: «این امت، مورد رحمت قرار گرفته و حفظ شده‌اند
و دیگر تو و ما را بر اینان راهی نیست. چرا که پناه و امام بعد از پیامبرشان به

آنان شناسانده شد.» ابلیس غمگین^۷ و محزون رفت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بعد از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله به من خبر داد و فرمود: مردم در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت می کنند بعد از آن که با حق ما و دلیل ما استدلال کنند. سپس به مسجد می آیند و اولین کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد ابلیس است که به صورت پیرمرد سالخورده پیشانی پینه بسته چپین و چنان خواهد گفت. سپس خارج می شود و اصحاب و شیاطین و ابلیس هایش را جمع می کند. آنان به سجده می افتند و می گویند: «ای آقای ما، ای بزرگ ما، تو بودی که آدم را از بهشت بیرون کردی!»! (ابلیس) می گوید: «کدام امت پس از پیامبرشان گمراه نشدند؟ هرگز! گمان کرده اید که من بر اینان سلطه و راهی ندارم؟ کار مرا چگونه دیدید هنگامی که آن چه خداوند و پیامبرش درباره اطاعت او دستور داده بودند ترك کردند.» و این همان قول خداوند تعالی است که «وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛^۸ «ابلیس گمان خود را به آنان درست نشان داد و آنان به جز گروهی از مؤمنین او را متابعت کردند.»

۷ «نسخه ب»: مایوس.

۸ سوره سبأ: آیه ۲۰.

۲- اتمام حجت امیرالمؤمنین علیه السلام

سه بار کمک خواهی اصحاب کساء بر در خانه های مهاجرین و انصار

قَالَ سَلْمَانٌ فَلَمَّا أَنْ كَانَ اللَّيْلُ حَمَلَ عَلِيٌّ عَ فَاطِمَةَ عَ عَلَى حِمَارٍ وَ أَخَذَ بِيَدِي ابْنَيْهِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَ فَلَمْ يَدْعُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ لَا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَّا أَتَاهُ فِي مَنْزِلِهِ فَذَكَرَهُمْ حَقَّهُ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نُصْرَتِهِ فَمَا اسْتَجَابَ لَهُ مِنْهُمْ إِلَّا أَرْبَعَةٌ وَ أَرْبَعُونَ رَجُلًا فَأَمَرَهُمْ أَنْ يُصْبِحُوا [بُكْرَةً] مُحَلِّقِينَ رُءُوسَهُمْ مَعَهُمْ سِلَاحُهُمْ لِيُبَايَعُوا عَلَى الْمَوْتِ فَأَصْبَحُوا [فَلَمْ يُوَافِ] مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَرْبَعَةٌ فَقُلْتُ لِسَلْمَانَ مَنِ الْأَرْبَعَةُ فَقَالَ أَنَا وَ ابودر وَ الْمُقَدَّادُ وَ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ ثُمَّ أَتَاهُمْ عَلِيٌّ عَ مِنَ اللَّيْلَةِ الْمُقْبِلَةِ فَنَاشَدَهُمْ فَقَالُوا نُصْبِحُكَ بُكْرَةً فَمَا مِنْهُمْ أَحَدٌ أَتَاهُ غَيْرُنَا ثُمَّ أَتَاهُمْ اللَّيْلَةَ الثَّلَاثَةَ فَمَا أَتَاهُ غَيْرُنَا

سلمان می گوید: وقتی شب شد علی علیه السلام حضرت زهرا علیها السلام را سوار بر چهارپایی نمود و دست دو پسرش امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت و هیچ يك از اهل بدر^۹ از مهاجرین و انصار را باقی نگذاشت مگر آن که به خانه هایشان آمد و حق خود را برایشان یادآور شد و آنان را برای یاری خویش فرا خواند. ولی جز چهل و چهار نفر، کسی از آنان دعوت او را قبول نکرد. حضرت به آنان دستور داد هنگام صبح با سرهای تراشیده و در حالی که اسلحه هایشان را به همراه دارند بیایند و با او بیعت کنند که تا سرحد مرگ استوار بمانند. وقتی صبح شد

۹ منظور از اهل بدر کسانی اند که در جنگ بدر (اولین جنگ اسلام) شرکت داشته اند.

جز چهار نفر کسی از آنان نزد او نیامد.^{۱۰} (سلیم می‌گوید:) به سلمان گفتم: چهار نفر چه کسانی بودند؟ گفت: من و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام. امیرالمؤمنین علیه السلام در شب بعد هم نزد آنان رفت و آنان را قسم داد. گفتند: «صبح نزد تو می‌آئیم»، ولی هیچ يك از آنان غیر از ما نزد او نیامد. در شب سوم هم نزد آنان رفت، ولی غیر از ما کسی نیامد.

جمع آوری قرآن و دعوت به آن

فَلَمَّا رَأَى غَدْرَهُمْ وَ قِلَّةَ وَفَائِهِمْ لَهُ لَزِمَ بَيْتَهُ وَ أَقْبَلَ عَلَى الْقُرْآنِ يُؤَلِّفُهُ وَ يَجْمَعُهُ فَلَمَّا يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ حَتَّى جَمَعَهُ وَ كَانَ فِي الصُّحُفِ وَ الشِّظَاطِ وَ الْأَسْيَارِ وَ الرِّقَاعِ فَلَمَّا جَمَعَهُ كُلَّهُ وَ كَتَبَهُ [بِيَدِهِ] عَلَى تَنْزِيلِهِ [وَ تَأْوِيلِهِ] وَ النَّاسِخِ مِنْهُ وَ الْمَنْسُوخِ بَعَثَ إِلَيْهِ ابوبكرَ أَنْ اخْرُجَ فَبَايَعَ فَبَعَثَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ عِزِّي لَمْ شَغُولُ وَ قَدْ آلَيْتُ عَلَى نَفْسِي يَمِينًا أَنْ لَا أَرْتَدِي رِدَاءً إِلَّا لِلصَّلَاةِ حَتَّى أُؤَلِّفَ الْقُرْآنَ وَ أَجْمَعَهُ [فَسَكَّتُوا عَنْهُ أَيَّامًا] فَجَمَعَهُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ وَ خَتَمَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ وَ هُمْ مُجْتَمِعُونَ مَعَ أَبِي بَكْرٍ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَنَادَى عَلِيٌّ عِزِّي بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لَمْ أَرُلْ مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَشْغُولًا بِغُسْلِهِ ثُمَّ بِالْقُرْآنِ حَتَّى جَمَعْتُهُ كُلَّهُ فِي هَذَا الثَّوْبِ الْوَاحِدِ فَلَمْ يُنْزَلِ اللَّهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص آيَةً إِلَّا وَ قَدْ جَمَعْتُهَا وَ لَيْسَتْ مِنْهُ آيَةٌ إِلَّا وَ قَدْ جَمَعْتُهَا وَ لَيْسَتْ مِنْهُ آيَةٌ إِلَّا وَ قَدْ أَقْرَأْتُهَا رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا [ثُمَّ قَالَ لَهُمْ

۱۰ از روایت کتاب احتجاج چنین بر می‌آید که در خانه هایشان با حضرت تا حد شهادت بیعت کردند ولی فردا صبح حاضر نشدند.

عَلِيٌّ ع لَيْلًا تَقُولُوا غَدًا إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ [ثُمَّ قَالَ لَهُمْ عَلِيُّ ع لَيْلًا تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنِّي لَمْ أَدْعُكُمْ إِلَى نُصْرَتِي وَ لَمْ أُذَكِّرْكُمْ حَقِّي وَ لَمْ أَدْعُكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتِمَتِهِ فَقَالَ عُمَرُ مَا أَغْنَانَا مَا مَعَنَا مِنَ الْقُرْآنِ عَمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ ثُمَّ دَخَلَ عَلِيُّ ع بَيْتَهُ

وقتی حضرت عهد شکنی و بی وفایی آنان را دید خانه نشینی اختیار کرد و به قرآن رو آورد و مشغول تنظیم و جمع آن شد و از خانه اش خارج نشد تا آن که آن را جمع آوری نمود در حالی که قبلاً در اوراق و تکه چوبها و پوستها و کاغذها (نوشته شده) بود.^{۱۱} وقتی حضرت همه قرآن را جمع می نمود و آن را با دست مبارک خویش طبق تنزیل^{۱۲} و تأویلش و ناسخ و منسوخش^{۱۳} می نوشت، ابوبکر به سراغ او فرستاد که بیرون بیا و بیعت کن. علی علیه السلام جواب فرستاد: «من مشغول هستم و با خود قسم یاد کرده ام که عبا بر دوش نیندازم جز برای نماز، تا آن که قرآن را تنظیم و جمع نمایم.» آنان هم چند روز درباره او سکوت اختیار کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را در یک پارچه جمع آوری نمود و آن را مهر کرد. سپس بیرون آمد در حالی که مردم با ابوبکر در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله اجتماع کرده بودند. حضرت با بلندترین صدایش فرمود: «ای مردم، من از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته به غسل آن حضرت و سپس به قرآن مشغول بوده ام تا

۱۱ منظور آن است که هر آیه یا سوره ای نازل می شد فوراً روی چوب یا پوست یا کاغذی نوشته می شد تا از بین نرود و لذا بعضی آیات روی پوست و بعضی روی چوب و بعضی روی کاغذ بود.

۱۲ تنزیل یعنی آن طور که نازل شده است.

۱۳ در «نسخه د» اضافه شده: و محکم و متشابهش و وعده های خوب و ترساننده اش و ظاهر و باطنش ... و شاید بتوان از این فقرات استفاده کرد که این قرآنی که حضرت جمع آوری نمودند، گذشته از متن اصلی قرآن شامل تفسیر و تأویل آیات قرآن و نیز تشخیص محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و سایر دقائق علوم قرآن بوده است.

آن که همه آن را بصورت يك مجموعه در این^{۱۴} پارچه جمع آوری نمودم. خداوند بر پیامبر ﷺ آیه‌ای نازل نکرده مگر آن که آن را جمع آوری کرده‌ام و آیه‌ای از قرآن نیست مگر آن که آن را جمع نموده‌ام و آیه‌ای از آن نیست مگر آن که برای پیامبر ﷺ خوانده‌ام^{۱۵} و تأویلش را به من آموخته است.» سپس فرمود: «برای آن که فردا نگوئید: ما از این مطلب بی‌خبر بودیم!» و بعد فرمود: «و بدین جهت که روز قیامت نگوئید: «من شما را به یاری خویش دعوت نکردم و حق خود را برایتان یادآور نشدم و شما را به کتاب خدا از ابتدا تا انتهایش دعوت نکردم!» عمر گفت: «قرآنی که همراه خود داریم، ما را از آن چه بدان دعوت می‌کنی بی‌نیاز می‌نماید!»^{۱۶} سپس علی علیه السلام داخل خانه‌اش شد.

۱۴ از کلمه «این» می‌توان استفاده کرد که حضرت قرآن مزبور را بطور کامل به همراه خود به مسجد آورده بودند کما این که این فقره در نسخه «نسخه د» به این مطلب صراحت دارد و چنین است: «ای مردم، من از زمانی که پیامبر ﷺ از دنیا رفته همچنان مشغول به غسل و تجهیز و کفن و حنوط و دفن آن حضرت بودم، سپس به قرآن مشغول شدم تا همه آن را در این پارچه جمع نمودم. خداوند تبارک و تعالی آیه‌ای بر پیامبر ﷺ نازل نکرده مگر آن که جمع نموده و نوشته‌ام و آیه‌ای از آن نیست مگر آن که برای پیامبر ﷺ خوانده‌ام و تأویل و تنزل آن و ظاهر و باطن و عام و خاص و ناسخ و منسوخ آن را به من آموخته است. و آن این است! روز قیامت نگوئید که من شما را به یاری خویش فراخواندم!»!

۱۵ کلمه «قرآنی» یعنی پیامبر ﷺ از من خواست تا برایش آیات قرآن را بخوانم و من برای او خواندم و حضرت آنها را تأیید کرد.

۱۶ در کتاب احتجاج عبارت چنین است: «گفتند: احتیاجی به آن نداریم، نظیر آن نزد ما هست.» و در «نسخه د» عبارت بعدی چنین است: «علی علیه السلام داخل خانه‌اش شد و در را بست.» در بحار: ج ۹۲ ص ۴۲ ح ۲ در این باره از ابوذر چنین روایت کرده است که گفت: وقتی پیامبر ﷺ از دنیا رفت علی علیه السلام قرآن را جمع کرد و آن را نزد مهاجرین و انصار آورد و برایشان عرضه نمود چنان که پیامبر ﷺ او را بدین مطلب وصیت فرموده بود. وقتی ابوبکر آن را گشود در صفحه اولی که باز کرد فضائح آنان بود. عمر از جا برخاست و گفت: یا علی، آن را برگردان که ما را به آن احتیاجی نیست! علی علیه السلام هم آن را گرفت و برگشت ... وقتی عمر به خلافت رسید از امیرالمؤمنین علیه السلام خواست تا آن قرآن را به آنان بدهد ... و گفت: ای ابا الحسن، چه می‌شود اگر قرآنی را که نزد ابوبکر آورده بودی بیاوری تا همه بر آن متفق شویم! حضرت فرمود: هیهات، راهی به این مطلب نیست، آن را نزد ابوبکر آوردم تا حجت بر شما تمام شود و روز قیامت نگوئید: «ما از این بی‌خبر بودیم» یا

اتمام حجت بر ابوبکر در مورد القاب ادعایی

و قَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ أُرْسِلَ إِلَيَّ عَلَيَّ فَلْيُبَايِعْ فَإِنَّا لَسْنَا فِي شَيْءٍ حَتَّى يُبَايِعَ وَ لَوْ قَدْ بَايَعَ أَمْنَاهُ فَأُرْسِلَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ أَحَبُّ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ فَآتَاهُ الرَّسُولُ فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ع سُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَسْرَعَ مَا كَذَّبْتُمْ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ [وَ يَعْلَمُ] الَّذِينَ حَوْلَهُ أَنَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَمْ يَسْتَخْلِفَا غَيْرِي وَ ذَهَبَ الرَّسُولُ فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ لَهُ قَالَ أَذْهَبَ فَقُلْ لَهُ أَحَبُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبَا بَكْرٍ فَآتَاهُ فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ع سُبْحَانَ اللَّهِ مَا وَ اللَّهِ طَالَ الْعَهْدُ فَيَنْسَى فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْإِسْمَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا لِي وَ لَقَدْ أَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ هُوَ سَابِعُ سَبْعَةٍ فَسَلَّمُوا عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَاسْتَفْهَمَ هُوَ وَ صَاحِبُهُ عُمَرُ مِنْ بَيْنِ السَّبْعَةِ فَقَالَا أَوْ حَقٌّ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ص نَعَمْ حَقًّا [حَقًّا] مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِنَّهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَاحِبُ لُؤَاءِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ يُفْعِدُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَيَدْخُلُ أَوْلِيَاءَهُ الْجَنَّةَ وَ أَعْدَاءَهُ النَّارَ فَانْطَلَقَ الرَّسُولُ فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ قَالَ فَسَكَتُوا عَنْهُ يَوْمَهُمْ ذَلِكَ

عمر به ابوبکر گفت: سراغ علی بفرست که باید بیعت کند و تا او بیعت نکند ما صاحب مقامی نیستیم و اگر بیعت کند از جهت او آسوده می شویم. ابوبکر (کسی را) نزد علی علیه السلام فرستاد که: «خلیفه پیامبر را جواب بده!» فرستاده، نزد حضرت آمد و مطلب را عرض کرد. حضرت فرمود: «سبحان الله، چه زود بر

بگوئید: «آن را نزد ما نیاوردی!» قرآنی که نزد من است جز پاکان و جانشینان از فرزندانم به آن دست نمی یابند. عمر پرسید: آیا زمان معلومی برای ظاهر کردن آن هست؟ فرمود: آری وقتی قائم از فرزندانم قیام کند آن را ظاهر می نماید و مردم را بر عمل به آن وادار می کند و سنت طبق آن جاری می شود.

پیامبر دروغ بستید! او و آنان که اطراف او هستند می‌دانند که خدا و رسولش غیر مرا خلیفه قرار نداده‌اند.» فرستاده آمد و آن چه حضرت فرموده بود، رسانید. (ابوبکر) گفت: برو به او بگو: «امیرالمؤمنین ابوبکر را جواب بده!» او هم آمد و آن چه گفته بود به حضرت خبر داد. علی علیه السلام فرمود: «سبحان الله، به خدا قسم زمانی طولانی نگذشته است که فراموش شود. به خدا قسم او می‌داند که این نام (امیرالمؤمنین) جز برای من صلاحیت ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او که هفتمی در میان هفت نفر بود امر کرد و به عنوان امیرالمؤمنین بر من سلام کردند. او و رفیقش عمر از میان هفت نفر سؤال کردند و گفتند: آیا حقی از جانب خدا و رسولش است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو فرمود: آری حق است، حقی از جانب خدا و رسولش که او امیر مؤمنان و آقای مسلمانان و صاحب پرچم سفید پیشانیان شناخته شده است. ۱۷ خداوند عزّ و جلّ او را در روز قیامت بر کنار صراط می‌نشانند و او دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به جهنّم وارد می‌کند.» فرستاده ابوبکر رفت و آن چه حضرت فرموده بود به او خبر داد. سلمان می‌گوید: آن روز را هم درباره او سکوت کردند.

۱۷ کلمه «الغزّ المحجلین» اگر چه از معنای دقیقی برخوردار است ولی در این جا به صورت کنایه آمده است. یعنی شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در روز قیامت چنان نورانی‌اند که در بین مردم شناخته می‌شوند.

کمک‌خواهی اصحاب کساء از صحابه برای بار چهارم

فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ حَمَلَ عَلِيٌّ عَ فَاطِمَةَ عَ [عَلَى حِمَارٍ] وَ أَخَذَ بِيَدِي ابْنَيْهِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَ فَلَمْ يَدْعُ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صِ إِلَّا أَتَاهُ فِي مَنْزِلِهِ فَنَاشَدَهُمُ اللَّهُ حَقَّهُ وَ دَعَاهُمْ إِلَيَّ نُصْرَتِهِ فَمَا اسْتَجَابَ مِنْهُمْ رَجُلٌ غَيْرُنَا الْأَرْبَعَةَ فَإِنَّا حَلَقْنَا رُءُوسَنَا وَ بَدَلْنَا لَهُ نُصْرَتَنَا وَ كَانَ الزُّبَيْرُ أَشَدَّنَا بِصِيرَةٍ فِي نُصْرَتِهِ

شب هنگام که شد علی علیه السلام حضرت زهرا علیها السلام بر چهارپایی سوار کرد و دست دو پسرش امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت و احدی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را باقی نگذاشت مگر آن که در منزلشان نزد آنان رفت و حق خود را برای آنان یادآور شد و آنان را به یاری خویش فرا خواند. ولی هیچ‌کس جز ما چهار نفر او را اجابت نکرد. ما سرهایمان را تراشیدیم و یاری خود را مبذول داشتیم و زبیر در یاریش از همه ما شدت بیشتری داشت. ۱۸

۳- شهادت حضرت زهرا علیها السلام

نقشه حمله به خانه حضرت

فَلَمَّا رَأَى عَلِيٌّ عَ خِذْلَانَ النَّاسِ إِلَيْهِ وَ تَرَكَهُمْ نُصْرَتَهُ وَ اجْتِمَاعَ كَلِمَتِهِمْ مَعَ أَبِي بَكْرٍ وَ طَاعَتَهُمْ لَهُ وَ تَعْظِيمَهُمْ إِلَيْهِ لَزِمَ بَيْتَهُ فَقَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَبْعَثَ إِلَيْهِ

۱۸ از آن جا که گوینده این سخن سلمان است و او زبیر را خوب می‌شناسد چنان که در آخر همین حدیث تصریح شده است، لذا شاید مراد سلمان شدت و حرارت فوق العاده زبیر در این مسأله است که در همین حدیث نمونه آن ذکر خواهد شد.

فَبَيَّاعٍ فَإِنَّهُ لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ إِلَّا وَ قَدْ بَايَعَ غَيْرَهُ وَ غَيْرُهُوْلَاءِ الْأَرْبَعَةِ وَ كَانَ أَبُو بَكْرٍ أَرْقَ الرَّجُلَيْنِ وَ أَرْفَقَهُمَا وَ أَذَاهُمَا وَ أَبْعَدَهُمَا غَوْرًا وَ الْآخِرَ أَفْظَهُمَا [وَ أَغْلَظَهُمَا] وَ أَجْفَاهُمَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ مَنْ نُزِئِلْ إِلَيْهِ فَقَالَ [عُمَرُ] نُزِئِلْ إِلَيْهِ قُنْفُذًا وَ هُوَ رَجُلٌ فَظٌّ غَلِيظٌ جَافٍ مِنَ الطَّلَقَاءِ أَحَدُ بَنِي عَدِيٍّ بْنِ كَعْبٍ فَأَرْسَلَهُ وَ أَرْسَلَ مَعَهُ أَعْوَانًا وَ انْطَلَقَ فَاسْتَأْذَنَ عَلَى عَلِيٍّ عِ فَأَبَى أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فَارْجَعُوا أَصْحَابُ قُنْفُذٍ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ هُمَا [جَالِسَانِ] فِي الْمَسْجِدِ وَ النَّاسُ حَوْلَهُمَا فَقَالُوا لَمْ يُؤْذَنَ لَنَا فَقَالَ عُمَرُ اذْهَبُوا فَإِنْ أْذِنَ لَكُمْ وَ إِلَّا فَادْخُلُوا [عَلَيْهِ] بِغَيْرِ إِذْنٍ فَانْطَلَقُوا فَاسْتَأْذَنُوا فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عِ أَحْرَجُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا عَلَى بَيْتِي [بِغَيْرِ إِذْنٍ] فَارْجِعُوا وَ ثَبَتَ قُنْفُذُ الْمَلْعُونُ فَقَالُوا إِنَّ فَاطِمَةَ قَالَتْ كَذَا وَ كَذَا فَتَحَرَّجْنَا أَنْ نَدْخُلَ بَيْتَهَا بِغَيْرِ إِذْنٍ فَغَضِبَ عُمَرُ وَ قَالَ مَا لَنَا وَ لِلنِّسَاءِ ثُمَّ أَمْرًا نَاسًا حَوْلَهُ أَنْ يَحْمِلُوا الْحَطَبَ فَحَمَلُوا الْحَطَبَ وَ حَمَلَ مَعَهُمْ عُمَرُ فَجَعَلُوهُ حَوْلَ مَنْزِلِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ ابْنَيْهِمَا عِ ثُمَّ نَادَى عُمَرُ حَتَّى أَسْمَعَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ عِ وَ اللَّهُ لَتَخْرُجَنَّ يَا عَلِيُّ وَ لَتُبَايَعَنَّ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِلَّا أَضْرَمْتُ عَلَيْكَ [بَيْتَكَ النَّارَ] فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عِ يَا عُمَرُ مَا لَنَا وَ لَكَ فَقَالَ افْتَحِي الْبَابَ وَ إِلَّا أَحْرَفْنَا عَلَيْكُمْ بَيْتَكُمْ فَقَالَتْ يَا عُمَرُ مَا تَتَّقِي اللَّهَ تَدْخُلُ عَلَى بَيْتِي فَأَبَى أَنْ يَنْصَرِفَ

وقتی علی علیه السلام خوار کردن مردم و ترک یاری او را و متحد شدنشان با ابوبکر و اطاعت و تعظیمشان نسبت به او را دید، خانه نشینی اختیار کرد. عمر به ابوبکر گفت: چه مانعی داری که سراغ علی بفرستی تا بیعت کند، چرا که کسی جز او و این چهار نفر^{۱۹} باقی نمانده مگر آن که بیعت کرده اند. ابوبکر در میان آن دو نرمخوتر و سازشکارتر و زرنگتر و دوراندیش تر بود و دیگری (عمر) تندخوتر و

غلیظ‌تر و خشن‌تر بود. ابوبکر گفت: چه کسی را سراغ او بفرستیم؟ عمر گفت: قنفذ را می‌فرستیم. او مردی تندخو و غلیظ و خشن و از آزادشدگان است و نیز از طایفه بنی‌عدی بن کعب است.^{۲۰} ابوبکر، قنفذ را نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرستاد و عده‌ای کمک نیز به همراهش قرار داد. او آمد تا درب خانه حضرت و اجازه ورود خواست، ولی حضرت به آنان اجازه نداد. اصحاب قنفذ به نزد ابوبکر و عمر برگشتند در حالی که آنان در مسجد نشسته بودند و مردم اطراف آن دو بودند و گفتند: به ما اجازه داده نشد. عمر گفت: بروید، اگر به شما اجازه داد، وارد شوید وگرنه، بدون اجازه وارد شوید. آن‌ها آمدند و اجازه خواستند. حضرت زهرا علیه‌السلام فرمود: «به شما اجازه نمی‌دهم بدون اجازه وارد خانه من شوید.» همراهان او برگشتند ولی خود قنفذ ملعون آن‌جا ماند. آنان (به ابوبکر و عمر) گفتند: فاطمه چنین گفت و ما از این که بدون اجازه وارد خانه‌اش شویم خودداری کردیم. عمر عصبانی شد و گفت: ما را با زنان چه کار است! سپس به مردمی که اطرافش بودند دستور داد تا هیزم بیاورند. آنان هیزم برداشتند^{۲۱} و خود عمر نیز همراه آنان هیزم برداشت و آن‌ها را اطراف خانه علی و فاطمه و فرزندانشان علیهم‌السلام قرار دادند. سپس عمر ندا کرد، طوری که علی و فاطمه علیهما‌السلام بشنوند و گفت: «به خدا قسم ای علی! باید خارج شوی و با خلیفه پیامبر بیعت کنی وگرنه خانه را با خودتان به آتش می‌کشم!» حضرت زهرا علیه‌السلام فرمود: ای عمر، ما را با تو چه کار است؟ جواب داد: در را باز کن وگرنه خانه‌تان را به آتش می‌کشیم! فرمود: «ای

^{۲۰} لازم به تذکر است که عمر نیز از همین طایفه است.

^{۲۱} «نسخه د»: بسته‌های هیزم حمل کردند!

عمر! از خدا نمی ترسی که به خانه من وارد می شوی؟!»^{۲۲} ولی عمر ابا کرد از این که برگردد.^{۲۳}

آتش زدن درب خانه و مجروح شدن حضرت زهرا علیها السلام به دست عمر

وَدَعَا عُمَرُ بِالنَّارِ فَأَضْرَمَهَا فِي الْبَابِ ثُمَّ دَفَعَهُ فَدَخَلَ فَاسْتَقْبَلَتْهُ فَاطِمَةُ ع وَصَاحَتْ يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَرَفَعَ عُمَرُ السَّيْفَ وَهُوَ فِي غَمْدِهِ فَوَجَأَ بِهِ جَنْبَهَا فَصَرَخَتْ يَا أَبَتَاهُ فَرَفَعَ السَّوْطَ فَضْرَبَ بِهِ ذِرَاعَهَا فَنَادَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَبِئْسَ مَا خَلَّفَكَ ابُوبَكْرٍ وَعُمَرُ

عمر آتش طلبید و آن را بر درب خانه شعله ور ساخت و سپس درب را فشار داد و باز کرد و داخل شد!^{۲۴} حضرت زهرا علیها السلام در مقابل او درآمد و فریاد زد: «یا اَبَتاهُ! یا رسول الله!» عمر شمشیر را در حالی که در غلافش بود بلند کرد و به پهلوی حضرت زد. آن حضرت ناله کرد: «یا اَبَتاهُ!» عمر تازیانه را بلند کرد و به بازوی حضرت زد. آن حضرت صدا زد: «یا رسول الله! ابوبکر و عمر با بازماندگان چه بد رفتاری کردند!»

۲۲ کلمه «تدخل علی بیٹی» را می توان به معنای «به خانه ام هجوم می آوری» هم گرفت.

۲۳ «نسخه د»: ولی حضرت جواب عمر را نداد.

۲۴ «نسخه د»: عمر آتش را کنار درب خانه قرار داد در حالی که می ترسید علی علیه السلام با شمشیرش خارج شود چرا که شجاعت و شدت او را می شناخت، تا آن که درب خانه آتش گرفت.

دفاع امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت زهرا علیها السلام

فَوَثَبَ عَلِيٌّ عَ فَأَخَذَ بِتَلَابِيهِ ثُمَّ نَتَرَهُ فَصَرَعَهُ وَوَجَأَ أَنْفَهُ وَرَقَبَتَهُ وَهَمَّ بِقَتْلِهِ فَذَكَرَ
قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ مَا أَوْصَاهُ بِهِ فَقَالَ وَ الَّذِي كَرَّمَ مُحَمَّدًا بِالنُّبُوَّةِ يَا ابْنَ صُهَيْكَ لَوْ
لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ وَ عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَ لَعَلِمْتَ أَنَّكَ لَا تَدْخُلُ بَيْتِي

علی علیه السلام ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و
بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد. ولی سخن
پیامبر صلی الله علیه و آله و وصیتی که به او کرده بود را به یاد آورد و فرمود: «ای پسر صُهاک،
قسم به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث نمود، اگر نبود مقدری که از طرف
خداوند گذشته و عهدی که پیامبر با من نموده است می دانستی که تو
نمی توانی به خانه من داخل شوی.»

دستور ابوبکر برای حمله و آتش زدن خانه

فَأَرْسَلَ عُمَرَ يَسْتَعِيثُ فَأَقْبَلَ النَّاسُ حَتَّى دَخَلُوا الدَّارَ وَ ثَارَ عَلِيٌّ عَ إِلَى سَيْفِهِ فَرَجَعَ
قُنْفُذُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ هُوَ يَتَخَوَّفُ أَنْ يَخْرُجَ عَلِيٌّ عَ [إِلَيْهِ] بِسَيْفِهِ لِمَا قَدْ عَرَفَ مِنْ بَأْسِهِ
وَ شِدَّتِهِ فَقَالَ ابُوبَكْرٍ لِقُنْفُذٍ اِرْجِعْ فَإِنْ خَرَجَ وَ إِلَّا فَاقْتَحِمْ عَلَيْهِ بَيْتَهُ فَإِنْ اِمْتَنَعَ فَأَضْرِبْ
عَلَيْهِمْ بَيْتَهُمُ النَّارَ فَانْطَلَقَ قُنْفُذُ الْمَلْعُونُ فَاقْتَحِمَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ بِغَيْرِ إِذْنٍ وَ ثَارَ عَلِيٌّ
عَ إِلَى سَيْفِهِ فَسَبَقُوهُ إِلَيْهِ [وَ كَاثَرُوهُ] وَ هُمْ كَثِيرُونَ فَتَنَاولَ بَعْضُهُمْ سُيُوفَهُمْ فَكَاثَرُوهُ
[وَ ضَبَطُوهُ] فَأَلْقَوْا فِي عُنُقِهِ حَبْلًا

عمر فرستاد و کمک خواست. مردم هم آمدند تا داخل خانه شدند و امیرالمؤمنین علیه السلام هم سراغ شمشیرش رفت. قنفذ نزد ابوبکر برگشت در حالی که می‌ترسید علی علیه السلام با شمشیر سراغش بیاید چرا که شجاعت و شدت عمل آن حضرت را می‌دانست. ابوبکر به قنفذ گفت: «برگرد، اگر از خانه بیرون آمد (دست نگه دار) وگرنه در خانه‌اش به او هجوم بیاور و اگر مانع شد، خانه را بر سرشان به آتش بکشید!» قنفذ ملعون آمد و با اصحابش بدون اجازه به خانه هجوم آوردند. علی علیه السلام سراغ شمشیرش رفت، ولی آنان زودتر به طرف شمشیر آن حضرت رفتند و با عده زیادشان بر سر او ریختند. عده‌ای شمشیرها را به دست گرفتند و بر آن حضرت حمله‌ور شدند و او را گرفتند و بر گردن او طنابی انداختند! ۲۵

مجروح شدن حضرت زهرا علیه السلام به دست قنفذ

وَ حَالَتْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهُ فَاطِمَةُ عِندَ بَابِ الْبَيْتِ فَضَرَبَهَا قُنْفُذُ الْمَلْعُونُ بِالسَّوِطِ
فَمَاتَتْ حِينَ مَاتَتْ وَ إِنَّ فِي عَضِدِهَا كَمِثْلِ الدُّمْلَجِ مِنْ ضَرْبَتِهِ لَعَنَهُ اللَّهُ [وَلَعَنَ مَنْ
بَعَثَ بِهِ]

حضرت زهرا علیه السلام جلو در خانه، بین مردم و امیرالمؤمنین علیه السلام مانع شد. قنفذ ملعون با تازیانه به آن حضرت زد، طوری که وقتی حضرت از دنیا می‌رفت در

۲۵ در کتاب احتجاج چنین است: بر گردن او طناب سیاهی انداختند! و در «نسخه د» دستور حمله به خانه از قول عمر پس از به آتش کشیدن درب خانه ذکر شده است که به قنفذ گفت: بر او حمله کن و او را بیرون بیاور.

بازویش از زدن او اثری مثل دستبند بر جای مانده بود^{۲۶}. خداوند قنفذ را و کسی که او را فرستاد لعنت کند.

۴- بیعت اجباری امیرالمؤمنین علیه السلام

علی علیه السلام، از خانه تا مسجد

ثُمَّ انْطَلَقَ بِعَلِيِّ ع يُعْتَلُ عَتَلًا حَتَّى انْتَهَى بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ قَائِمٌ بِالسَّيْفِ عَلَى رَأْسِهِ وَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حَذِيفَةَ وَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ وَ أُسَيْدُ بْنُ حُصَيْنٍ وَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ وَ سَائِرُ النَّاسِ [جُلُوسٌ] حَوْلَ أَبِي بَكْرٍ عَلَيْهِمُ السِّلَاحُ

سپس علی علیه السلام را بردند و به شدت او را می کشیدند، تا آن که نزد ابوبکر رسانیدند و این در حالی بود که عمر بالای سر ابوبکر با شمشیر ایستاده بود و خالد بن ولید و ابو عبیده بن جراح و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل و مغیره بن

۲۶ «نسخه د»: حضرت زهرا علیها السلام آمد تا بین مردم و امیرالمؤمنین علیه السلام مانع شود. قنفذ با تازیانه اش به او زد و بین در مورد فشار قرار گرفت و فریاد زد: «یا ابتاه، یا رسول الله». و جنین کشته شده را سقط کرد و تازیانه قنفذ در بازوی او مثل دستبند اثر کرد. در کتاب احتجاج عبارت چنین است: با تازیانه بر بازویش زد و اثر آن - بخاطر زدن قنفذ- در بازوی آن حضرت مثل دستبند باقی ماند. ابوبکر سراغ قنفذ فرستاد که «فاطمه را بزن!» قنفذ او را به طرف چهارچوب درب خانه کشانید و سپس درب را فشار داد و استخوانی از پهلویش شکست و جنینی سقط کرد. در نتیجه دائما در بستر بود تا در اثر همان شهید شد.

شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعید و سایر مردم در اطراف ابوبکر نشسته بودند و اسلحه همراهشان بود.^{۲۷}

ورود بی اجازه به خانه حضرت زهرا علیها السلام

قَالَ قُلْتُ لِسَلْمَانَ أَدْخَلُوا عَلَيَّ فَاطِمَةَ عَ بَغَيْرِ إِذْنٍ قَالَ إِي وَ اللَّهِ وَ مَا عَلَيَّهَا مِنْ خِمَارٍ فَنَادَتْ وَ أَبَتَاهُ وَ رَسُولَ اللَّهِ يَا أَبَتَاهُ فَلَبِثَسَ مَا خَلَّفَكَ ابُوبَكْرَ وَ عُمَرُ وَ عَيْنَاكَ لَمْ تَتَفَقَّأْ فِي قَبْرِكَ تُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهَا فَلَقَدْ رَأَيْتُ أَبَا بَكْرٍ وَ مَنْ حَوْلَهُ يَبْكُونَ [وَ يَنْتَحِبُونَ] مَا فِيهِمْ إِلَّا بَاكِ غَيْرَ عُمَرَ وَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ وَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ وَ عُمَرُ يَقُولُ إِنَّا لَسْنَا مِنَ النِّسَاءِ وَ رَأَيْهِنَّ فِي شَيْءٍ

سلیم می گوید: به سلمان گفتم:^{۲۸} آیا بدون اجازه به خانه فاطمه علیها السلام وارد شدند؟!^{۲۹} گفت: آری به خدا قسم و این در حالی بود که «خمار»^{۳۰} نداشت.

^{۲۷} «نسخه د»: و شمشیرها را کشیده بودند.

^{۲۸} این قطعه از حدیث سلیم را علامه سید محمد بن مهدی قزوینی در اشعار عربی خود آورده که در مجالس عزاداری بسیار خوانده می شود: یا عجا یستأذن الامین * علیهم و یهجم الخؤون قال سلیم: قلت: یا سلمان * هل هجموا و لم یک استیذان فقال: ای و عزة الجبار * و ما علی الزهراء من خمار لکنها لاذت وراء الباب * رعاية للستر و الحجاب فمد رأوها عصروها عصرة * کادت بنفسی أن تموت حسرة تصیح یا فضة سندی * فقد و ربی قتلوا جنینی فاسقطت بنت الهدی و حزنا * جنینها ذاك المسمى محسنا و لم یرعها کلما قد فعلوا * لکنها قد خرجت تولول فانبعثت تصیح بین الناس * خلوه او لاکشفن راسی به کتاب «وفاة الصديقة الطاهرة» تألیف سید عبد الرزاق مقرّم: ص ۴۹ و کتاب «ریاض المدح و الثناء» تألیف شیخ حسین بن علی بلادی: ص ۳ مراجعه شود.

^{۲۹} «نسخه د»: آیا در خانه حضرت زهرا علیها السلام را آتش زدند و بدون اجازه به خانه او وارد شدند؟!

^{۳۰} «خمار» به معنای پوشش همه سرو یا پوشش صورت است.

حضرت زهرا علیها السلام صدا زد: «وا ابتاه! وا رسول الله! ای پدر! ابوبکر و عمر بعد از تو با بازماندگان بد رفتاری کردند در حالی که هنوز چشمان تو در قبرت باز نشده است»^{۳۱} و این سخنان را حضرت با بلندترین صدایش ندا می نمود. سلمان می گوید: ابوبکر و اطرافیانش را دیدم که می گریستند و صدایشان به گریه بلند شده بود. در میان آنان کسی نبود مگر آن که گریه می کرد جز عمر و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه. عمر می گفت: ما را با زنان و رای آنان کاری نیست!

سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام ورود به مسجد

قَالَ فَاَنْتَهُوَ بَعِيٌّ عِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ هُوَ يَقُولُ أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ وَقَعَ سَيْفِي فِي يَدِي لَعَلِمْتُمْ أَنَّكُمْ لَمْ تَصِلُوا إِلَيَّ هَذَا أَبَدًا أَمَا وَ اللَّهُ مَا أَلُومُ نَفْسِي فِي جِهَادِكُمْ وَ لَوْ كُنْتُ اسْتَمَكَنْتُ مِنَ الْأَرْبَعِينَ رَجُلًا لَفَرَّقْتُ جَمَاعَتَكُمْ وَ لَكِنْ لَعَنَ اللَّهُ أَقْوَامًا بَايَعُونِي ثُمَّ خَذَلُونِي [وَلَمَّا أَنْ بَصُرَ بِهِ ابُو بَكْرٍ صَاحَ خَلُّوا سَبِيلَهُ فَقَالَ عَلِيُّ ع يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَسْرَعَ مَا تَوَثَّبْتُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ بِأَيِّ حَقٍّ وَ بِأَيِّ مَنْزِلَةٍ دَعَوْتَ النَّاسَ إِلَيَّ بَيْعَتِكَ أَلَمْ تُبَايِعْنِي بِالْأَمْسِ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ]

سلمان می گوید: علی علیه السلام را نزد ابوبکر رسانیدند در حالی که می فرمود: به خدا قسم، اگر شمشیرم در دستم قرار می گرفت می دانستید که هرگز به این کار دست نمی یابید. به خدا قسم، خود را در جهاد با شما سرزنش نمی کنم و اگر

^{۳۱} ظاهراً منظور نوعی کنایه است و معنی این است که وقتی انسان در قبر گذاشته می شود دوباره زنده می شود، ولی ابوبکر و عمر آن قدر در جنایت خویش عجله داشتند که این اندازه هم مهلت ندادند.

چهل نفر برایم ممکن می شد جمعیت شما را متفرق می ساختم، ولی خدا لعنت کند اقوامی را که با من بیعت کردند و سپس مرا خوار نمودند. ابوبکر تا چشمش به علی علیه السلام افتاد فریاد زد: «او را رها کنید!»! علی علیه السلام فرمود: ای ابوبکر، چه زود جای پیامبر را ظالمانه غصب کردید! ^{۳۲} تو به چه حقی و با داشتن چه مقامی مردم را به بیعت خویش دعوت می نمایی؟ آیا دیروز به امر خدا و پیامبر با من بیعت نکردی؟

شهادت حضرت زهرا و محسن علیهما السلام

وَ قَدْ كَانَ قُنْفُذٌ لَعَنَهُ اللَّهُ ضَرَبَ فَاطِمَةَ عِ بِالسَّوِطِ حِينَ حَالَتْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ زَوْجِهَا وَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ عُمَرَانُ حَالَتْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ فَاطِمَةَ فَأَضْرَبَهَا فَأَلْجَأَهَا قُنْفُذٌ لَعَنَهُ اللَّهُ إِلَى عِضَادَةِ بَابِ بَيْتِهَا وَ دَفَعَهَا فَكَسَرَ ضِلْعَهَا مِنْ جَنْبِهَا فَأَلْقَتْ جَنِينًا مِنْ بَطْنِهَا فَلَمْ تَزَلْ صَاحِبَةَ فِرَاشٍ حَتَّى مَاتَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهَا مِنْ ذَلِكَ شَهِيدَةً

قنفذ - که خدا او را لعنت کند - فاطمه علیها السلام را با تازیانه زد آن هنگام که خود را بین او و شوهرش قرار داد و عمر پیغام فرستاد که اگر فاطمه بین تو و او مانع شد او را بزن. قنفذ او را به سمت چهارچوب در خانه اش کشانید و در را فشار داد بطوری که استخوانی از پهلویش شکست و جنینی سقط کرد و همچنان در بستر بود تا در اثر همان شهید شد.

۳۲ کلمه «تَوْتَبْتُمْ» را می توان به «طغیان کردید» نیز معنی کرد.

اتمام حجت امیرالمؤمنین علیه السلام با فضائلش

قَالَ وَ لَمَّا انْتَهِيَ بِعَلِيِّ عِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ انْتَهَرَهُ عُمَرُو قَالَ لَهُ بَايِعْ [وَدَعُ عَنْكَ هَذِهِ الْأَبَاطِيلَ] فَقَالَ لَهُ عِ فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ فَمَا أَنْتُمْ صَانِعُونَ قَالُوا نَقْتُلُكَ ذُلًّا وَ صَغَارًا فَقَالَ إِذَا تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخَا رَسُولِهِ فَقَالَ ابوبكر أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ فَتَعَمَّ وَ أَمَّا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ فَمَا نُقَرِّبُهُذَا قَالَ أَتَجْحَدُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صِ أَخِي بَيْنِي وَ بَيْنَهُ قَالَ نَعَمْ فَأَعَادَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ عَلِيُّ عِ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ أَسْمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صِ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خَيْمٍ كَذَا وَ كَذَا [وَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ كَذَا وَ كَذَا] فَلَمْ يَدْعُ عِ شَيْئًا قَالَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صِ عَلَانِيَةً لِلْعَامَّةِ إِلَّا ذَكَرَهُمْ إِيَّاهُ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ

وقتی علی علیه السلام را به نزد ابوبکر رسانیدند عمر به صورت اهانت آمیزی^{۳۳} گفت: «بیعت کن و این اباطیل را رها کن!» علی علیه السلام فرمود: اگر انجام ندهم شما چه خواهید کرد؟ گفتند: تو را با ذلت و خواری می کشیم! فرمود: در این صورت بنده ی خدا و برادر پیامبرش را کشته اید! ابوبکر گفت: بنده خدا بودن درست است^{۳۴} ولی به برادر پیامبر بودن اقرار نمی کنیم! فرمود: آیا انکار می کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله بین من و خودش برادری قرار داد؟ گفتند: «آری!» و حضرت این مطلب را سه مرتبه بر ایشان تکرار کرد. سپس حضرت رو به آنان کرد و فرمود:

۳۳ کلمه «انتهره» یعنی «با فریاد کسی را رد کرد» که در اینجا ترسیمی از حالت خشونت عمر است.

۳۴ در کتاب احتجاج چنین است: بنده خدا بودن درست است، همه ما بندگان خدا هستیم.

ای گروه مسلمانان و ای مهاجرین و انصار، شما را به خدا قسم می‌دهم که آیا در روز غدیر خم از پیامبر ﷺ شنیدید که آن مطالب را می‌فرمود و در جنگ تبوک آن مطالب را می‌فرمود^{۳۵}؟ سپس علی علیه السلام هر آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله علنی برای عموم مردم درباره او فرموده بود را برای آنان یادآور شد. (و مردم درباره همه آن‌ها اقرار کردند و) گفتند: بلی، به خدا قسم^{۳۶}.

حدیث جعل کردن ابوبکر

فَلَمَّا تَخَوَّفَ ابوبكر أَنْ يَنْصُرَهُ النَّاسُ وَ أَنْ يَمْنَعُوهُ بِأَدْرَهُمْ فَقَالَ [لَهُ] كُلُّ مَا قُلْتَ حَقٌّ قَدْ سَمِعْنَاهُ بِأَذَانِنَا [وَ عَرَفْنَاهُ] وَ وَعْتَهُ قُلُوبُنَا وَ لَكِنْ قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ بَعْدَ هَذَا إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اصْطِفَانَا اللَّهُ [وَ أَكْرَمَنَا] وَ اخْتَارَ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْمَعْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ التُّبُوَّةَ وَ الْخِلَافَةَ

وقتی ابوبکر ترسید مردم علی علیه السلام را یاری کنند و مانع او شوند پیش دستی کرد و (خطاب به حضرت) گفت: آن چه گفتمی حق است که با گوش خود شنیده‌ایم و فهمیده‌ایم و قلبهایمان آن را در خود جای داده است و لکن بعد از آن من از پیامبر شنیدم که می‌گفت: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را انتخاب کرده

۳۵ کلمه «کذا و کذا» به «آن مطالب» معنی شده است. منظور از سخن حضرت در روز غدیر «من کنت مولاه فعلی مولاه» است و مراد از کلام آن حضرت در جنگ تبوک «انت منی بمنزلة هارون من موسى» است.

۳۶ کلمه «اللهم بلی»، بمعنی تأکید در تصدیق مطلب است که بصورت «آری به خدا قسم» ترجمه شده است.

و ما را بزرگوار داشته و آخرت را برای ما بر دنیا ترجیح داده است و خداوند برای ما اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد.»

افشای اسرار اصحاب صحیفه ملعونه

فَقَالَ عَلِيُّ ع هَلْ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص شَهِدَ هَذَا مَعَكَ فَقَالَ عُمَرُ صَدَقَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ كَمَا قَالَ وَقَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ وَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ [صَدَقَ] قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُمْ عَلِيُّ ع لَقَدْ وَفَيْتُمْ بِصَحِيفَتِكُمْ [الْمَلْعُونَةَ] الَّتِي تَعَاقَدْتُمْ عَلَيْهَا فِي الْكُفْبَةِ إِنْ قَتَلَ اللَّهُ مُحَمَّدًا أَوْ مَاتَ لَتَزُونَ هَذَا الْأَمْرَ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ ابوبكر فَمَا عَلِمَكَ بِذَلِكَ مَا أَطَّلَعْنَاكَ عَلَيْهَا فَقَالَ ع أَنْتَ يَا زُبَيْرُ وَأَنْتَ يَا سَلْمَانَ وَ أَنْتَ يَا أَبَا ذَرٍّ وَ أَنْتَ يَا مِقْدَادُ أَسَأَلُكُمْ بِاللَّهِ وَ بِالْإِسْلَامِ [أَمَا] سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ ذَلِكَ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ إِنْ فُلَانًا وَ فُلَانًا حَتَّى عَدَّ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةَ قَدْ كَتَبُوا بَيْنَهُمْ كِتَابًا وَ تَعَاهَدُوا فِيهِ وَ تَعَاقَدُوا [أَيْمَانًا] عَلَى مَا صَنَعُوا [إِنْ قُتِلْتُ أَوْ مِتُّ] فَقَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ ذَلِكَ لَكَ إِنَّهُمْ قَدْ تَعَاهَدُوا وَ تَعَاقَدُوا عَلَى مَا صَنَعُوا وَ كَتَبُوا بَيْنَهُمْ كِتَابًا إِنْ قُتِلْتُ أَوْ مِتُّ [أَنْ يَتَّظَاهَرُوا عَلَيْكَ وَ] أَنْ يَزُورُوا عَنْكَ هَذَا يَا عَلِيُّ قُلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنِي إِذَا كَانَ ذَلِكَ [أَنْ أَفْعَلَ فَقَالَ لَكَ] إِنْ وَجَدْتَ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ وَ نَابِذْهُمْ وَ إِنْ [أَنْتَ] لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَبَايِعْ وَ احْقِنْ دَمَكَ فَقَالَ عَلِيُّ ع أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ أَوْلِيكَ الْأَرْبَعِينَ رَجُلًا الَّذِينَ بَايَعُونِي وَ فَوَّالِي لَجَاهَدْتُكُمْ فِي اللَّهِ وَ لَكِنِ أَمَا وَ اللَّهُ لَا يَنَالُهَا أَحَدٌ مِنْ عَقِبِكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

علی علیه السلام فرمود: آیا کسی از اصحاب پیامبر هست که با تو در (هنگام بیان) این مطلب حضور داشته؟^{۳۷} عمر گفت: خلیفه پیامبر راست می‌گوید. من هم از پیامبر شنیدم همان طور که ابوبکر گفت. ابو عبیده و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل هم گفتند: راست می‌گوید، ما این مطلب را از پیامبر شنیدیم. علی علیه السلام به آنان فرمود:^{۳۸} وفا کردید به صحیفه ملعونه‌ای^{۳۹} که در کعبه بر آن

۳۷ یعنی فرضاً پیامبر چنین سخنی گفته باشد چه کسی با تو در آن جا حضور داشته است؟

۳۸ «نسخه د»: امیرالمؤمنین علیه السلام خنده‌ای کرد و فرمود: الله اکبر! چه دقیق وفا کردید به صحیفه ملعونه‌تان که با هم در کعبه بر سر آن عهد و پیمان بستید.

۳۹ تفصیل داستان صحیفه ملعونه را در بحار: ج ۲۸ ص ۹۶-۱۱۱ بنقل از حذیفه نقل کرده که خلاصه‌اش چنین است: اول کسانی که بر غصب خلافت هم پیمان شدند ابوبکر و عمر بودند و اساس و پایه‌ای که طبق آن پیمان بستند و سایر پیمان‌هایشان هم بر آن پایه بود این بود که «اگر محمد بمیرد یا کشته شود این امر خلافت را از اهل بیتش بگیریم به طوری که تا ما هستیم احدی از آنان به خلافت دست نیابد.» بعد از آن ابو عبیده جراح و معاذ بن جبل و در آخر سالم مولی ابی حذیفه هم به آنان پیوستند و پنج نفر شدند. اینان جمع شدند و داخل کعبه رفتند و در بین خود نوشته‌ای در این باره نوشتند که: «اگر محمد بمیرد یا کشته شود...» و در تمام این قضایا عایشه و حفصه جاسوس پدران‌شان در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. سپس ابوبکر و عمر جمع شدند و سراغ منافقین و آزادشدگان فرستادند و ما بین خود مشورت و نظر خواهی کردند و بر این رأی متفق شدند که هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع در گردنه «هرشی» که در راه مکه در نزدیکی جحفه است شتر حضرت را بر مانند و به این طریق حضرت را به قتل برسانند. کسانی که اجرای نقشه را بر عهده داشتند چهارده نفر بودند که در جنگ تبوک هم همین نقش را بر عهده داشتند ولی این نقشه آنان بر آب شد. امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف خداوند در غدیر خم منصوب شد و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد تا به گردنه «هرشی» رسید و آن عده جلوتر رفتند و بر سر راه پنهان شدند، ولی این بار هم خداوند آنان را مفتضح کرد و پیامبرش را حفظ نمود. وقتی وارد مدینه شدند همگی در خانه ابوبکر جمع شدند و در بین خود نوشته‌ای نوشتند و آنچه درباره خلافت تعهد کرده بودند در آن ذکر کردند و اولین مطلب آن شکستن پیمان و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بود و این که خلافت از آن ابوبکر و عمر و ابو عبیده است و سالم نیز با آنان است و از این عده خارج نمی‌شود. این صحیفه دوم را سی و چهار نفر امضاء کردند که چهارده نفر همان کمین‌کنندگان در گردنه هرشی بودند که عبارت بودند از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و عمرو عاص و طلحه و ابو عبیده جراح و عبد الرحمن بن عوف و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل و ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه و سعد بن ابی وقاص و اوس بن حدثان و بیست نفر دیگر عبارت بودند از: ابو سفیان، عکرمة پسر ابو جهل، خالد بن ولید، بشیر بن سعید، سهیل بن عمرو، صهیب بن سنان، ابو الاعور اسلمی، صفوان بن امیة، سعید بن عاص، عیاش بن ابی ربیع، حکیم بن

هم پیمان شدید که: «اگر خداوند محمد را بکشد یا بمیرد امر خلافت را از ما اهل بیت بگیرید.» ابوبکر گفت: از کجا این مطلب را دانستی؟ ما تو را از آن مطلع نکرده بودیم! حضرت فرمود: ای زبیر و تو ای سلمان و تو ای ابوذر و تو ای مقداد، شما را به خدا و به اسلام، می پرسم آیا از پیامبر ﷺ نشنیدید که در حضور شما می فرمود: «فلانی و فلانی - حضرت همین پنج نفر را نام برد - بین خود نوشته ای نوشته اند و در آن هم پیمان شده اند و بر کاری که کرده اند قسم ها خورده اند که اگر من کشته شوم یا بمیرم...؟»^{۴۰} آنان گفتند: آری ما از پیامبر ﷺ شنیدیم که این مطلب را به تو می فرمود که «آنان بر آن چه انجام دادند معاهده کرده و هم پیمان شده اند و در بین خود قراردادی نوشته اند که اگر من کشته شدم یا مردم بر علیه تو، ای علی، متحد شوند و این خلافت را از تو بگیرند.» تو گفتی: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله، هرگاه چنین شد دستور می دهی چه کنم؟ فرمود: اگر یارانی بر علیه آنان یافتی با آنها جهاد کن و اعلام جنگ نما و اگر یارانی نیافتی بیعت کن و خون خود را حفظ نما. علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم، اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا می نمودند در راه خدا با شما جهاد می کردم. ولی به خدا قسم، بدانید که احدی از نسل شما تا روز قیامت به خلافت دست پیدا نخواهد کرد.

حزام، مطیع بن اسود مدری و چند نفر دیگر که هر کدام از اینان جمعیت عظیمی را بدنبال خود داشتند که سخنان را می پذیرفتند و از آنان اطاعت می کردند. نویسنده این صحیفه سعید بن عاص اموی بود و در محرم سال دهم هجرت آن را نوشت. سپس آن را به ابو عبیده جراح سپردند و او آن را به مکه فرستاد. آن صحیفه همچنان در کعبه مدفون بود تا زمان عمر که آن را از محلش بیرون آورد.

۴۰ «نسخه د»: در بین خود نوشته ای نوشته اند که اگر محمد از دنیا رفت بر علیه اهل بیت متحد شوند تا امر خلافت را از آنان زایل کنند.

جواب حدیث جعلی ابوبکر

وَ فِيمَا يُكَذِّبُ قَوْلَكُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص قَوْلُهُ تَعَالَى - أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَالْكِتَابُ التُّبُوَّةُ وَ الْحِكْمَةُ السُّنَّةُ وَ الْمُلْكُ الْخِلَافَةُ وَ نَحْنُ آلُ إِبْرَاهِيمَ

دلیل بر دروغ بودن سخنی که به پیامبر نسبت دادید،^{۴۱} کلام خداوند تعالی است که «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؛^{۴۲} «آیا بر مردم حسد می‌برند بر آن چه خداوند از فضلش به آنان داده است؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان حکومت بزرگ دادیم.» کتاب یعنی نبوت، حکمت یعنی سنت، حکومت یعنی خلافت و ما آل ابراهیم هستیم.

دفاع مقداد و سلمان و ابودر از امیرالمؤمنین عليه السلام

فَقَامَ الْمِقْدَادُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ بِمَا تَأْمُرُنِي وَ اللَّهُ إِنْ أَمَرْتَنِي لِأَضْرِبَنَّ بِسَيْفِي وَ إِنْ أَمَرْتَنِي كَفَفْتُ فَقَالَ عَلِيُّ ع كُفَّ يَا مِقْدَادُ وَ اذْكَرْ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا أَوْصَاكَ بِهِ فَقُمْتُ وَ قُلْتُ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنِّي أَعْلَمُ أَنِّي أَدْفَعُ ضَيْمًا وَ أُعِزُّ لِدِينِ اللَّهِ دِينًا لَوْضَعْتُ سَيْفِي

۴۱ مراد همان حدیث جعلی است که «ما اهل بیتی هستیم که خداوند نبوت و امامت را در ما جمع نمی‌کند».

۴۲ سوره نساء: آیه ۵۴.

عَلَىٰ عُنُقِي ثُمَّ ضَرَبْتُ بِهِ قُدْمًا قُدْمًا أَتَثْبُونَ عَلَىٰ أَخِي رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ وَصِيَّهِ وَ خَلِيفَتِهِ فِي أُمَّتِهِ وَ أَبِي وَ لَدِهِ فَأَبْشَرُوا بِالْبَلَاءِ وَ أَقْنَطُوا مِنَ الرَّخَاءِ وَ قَامَ ابُوذَر فَقَالَ أَيَّتُهَا الْأُمَّةُ الْمُتَحَيِّرَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا الْمَخْذُولَةَ بَعْضِيَانَهَا إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ - إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ. ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَ آلَ مُحَمَّدٍ الْأَخْلَافُ مِنْ نُوحٍ وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ الصَّفْوَةُ وَ السُّلَالَةُ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَ عِثْرَةُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ أَهْلُ بَيْتِ التُّبُّوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ هُمْ كَالسَّمَاءِ الْمَرْفُوعَةِ وَ الْجِبَالِ الْمَنْصُوبَةِ وَ الْكَعْبَةِ الْمَسْتُورَةِ وَ الْعَيْنِ الصَّافِيَةِ وَ النُّجُومِ الْهَادِيَةِ وَ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ أَضَاءَ نُورِهَا وَ بُورِكَ زَيْتُهَا - مُحَمَّدٌ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ وَ سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ عَلِيُّ وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ هُوَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ وَ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ وَ وَارِثُ عِلْمِهِ وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَقَدِّمُوا مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ وَ أَخْرُوا مَنْ أَخَّرَ اللَّهُ وَ اجْعَلُوا الْوَلَايَةَ وَ الْوَرَاثَةَ لِمَنْ جَعَلَ اللَّهُ

مقداد برخاست و گفت: یا علی! به من چه دستور می دهی؟ به خدا قسم اگر امر کنی با شمشیرم می زنم و اگر امر کنی خودداری می کنم. علی علیه السلام فرمود: ای مقداد! خودداری کن و پیمان پیامبر و وصیتی که به تو کرده را بیاد بیاور. (سلمان می گوید:) برخاستم و گفتم: قسم به آن که جانم به دست اوست، اگر من بدانم که ظلمی را دفع می کنم یا برای خداوند دین را عزت می بخشم، شمشیرم را بردوش می گذارم و با استقامت با آن می جنگم. ^{۴۳} آیا بر برادر پیامبر

۴۳ جمله «ثم ضربت به قدما قدما»، یعنی با استواری و بدون شکست می جنگم.

و وصیّش و جانشین او در امتش و پدر فرزندانش هجوم می آورید؟ بشارت باد شما را به بلا و ناامید باشید از آسایش! ابوذر برخاست و گفت: ای امتی که بعد از پیامبرش متحیر شده و به سرپیچی خویش خوار شده‌اید! خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ، ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛^{۴۴} «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر همه جهانیان برگزید، نسلی که از یکدیگرند و خداوند شنونده و دانا است.» آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرزندان نوح و آل ابراهیم از ابراهیم و برگزیده و نسل اسماعیل و عترت محمد پیامبرند. آنان اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه‌اند. آنان همچون آسمان بلند و کوههای پایدار و کعبه پوشیده و چشمه زلال و ستارگان هدایت‌کننده و درخت مبارک هستند که نورش می‌درخشد و روغن آن مبارک است.^{۴۵} محمد خاتم انبیاء و آقای فرزندان آدم است و علی وصی اوصیاء و امام متقین و رهبر سفیدپیشانیان معروف است و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و وارث علم او و صاحب‌اختیارتر مردم نسبت به مؤمنین، همان‌طور که خداوند فرموده: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»؛^{۴۶} «پیامبر نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب‌اختیارتر است و همسران او، مادران آنان‌اند و خویشاوندان در کتاب خدا بعضی بر

۴۴ سوره آل عمران: آیات ۳۳ و ۳۴.

۴۵ اشاره به آیه ۳۵ از سوره نورا است که خداوند تعالی می‌فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ»

۴۶ سوره احزاب: آیه ۶.

بعضی اولویت دارند.» هر که را خدا مقدم داشته جلو بیندازید و هر که را خدا مؤخر داشته عقب بزنید و ولایت و وراثت^{۴۷} را برای کسی قرار دهید که خدا قرار داده است.

تهدید عمر به قتل، برای بیعت

فَقَامَ عُمَرُ فَقَالَ لِأَبِي بَكْرٍ وَهُوَ جَالِسٌ فَوْقَ الْمِنْبَرِ مَا يُجْلِسُكَ فَوْقَ الْمِنْبَرِ وَ هَذَا جَالِسٌ مُحَارِبٌ لَا يَقُومُ فَيُبَايِعُكَ أَوْ تَأْمُرُ بِهِ فَضَرِبَ عُنُقَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع قَائِمَانِ فَلَمَّا سَمِعَا مَقَالََةَ عُمَرَ بَكِيًّا فَضَمَّهُمَا ع إِلَى صَدْرِهِ فَقَالَ لَا تَبْكِيَا فَوَاللَّهِ مَا يَقْدِرَانِ عَلَيَّ قَتْلِ أَبِيكُمَا

عمر، در حالی که ابوبکر بالای منبر نشسته بود به او گفت: چطور بالای منبر نشسته‌ای و این مرد^{۴۸} نشسته و روی جنگ دارد و بر نمی‌خیزد با تو بیعت کند. دستور بده گردنش را بزنیم! این در حالی بود که امام حسن و امام حسین علیهما السلام ایستاده بودند. وقتی گفته عمر را شنیدند به گریه افتادند. امیرالمؤمنین علیه السلام آن دو را به سینه چسبانید و فرمود: گریه نکنید. به خدا قسم، بر قتل پدرتان قدرت ندارند.

۴۷ «نسخه الف»: وزارت.

۴۸ اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام است.

دفاع امّ ایمن و بُریده اُسلمی از امیرالمؤمنین علیه السلام

وَأَقْبَلَتْ أُمُّ أَيْمَنَ حَاضِنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَتْ يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَسْرَعَ مَا أَبْدَيْتُمْ حَسَدَكُمْ وَ نِفَاقَكُمْ فَأَمَرَهَا عُمَرُ فَأُخْرِجَتْ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ قَالَ مَا لَنَا وَ لِلنِّسَاءِ وَ قَامَ بُرَيْدَةُ الْأَسْلَمِيُّ وَ قَالَ أَ تَثْبُ يَا عُمَرُ عَلَى أَخِي رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَبِي وَ لِدِهِ وَ أَنْتَ الَّذِي نَعْرِفُكَ فِي قُرَيْشٍ بِمَا نَعْرِفُكَ أَلَسْتُمْ قَالَ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص انْطَلَقَا إِلَيَّ عَلَيَّ وَ سَلِمَا عَلَيْهِ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَقُلْتُمَا أَعَنْ أَمْرَ اللَّهِ وَ أَمْرَ رَسُولِهِ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ ابُوبَكْرٍ قَدْ كَانَ ذَلِكَ وَ لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ لَا يَجْتَمِعُ لِأَهْلِ بَيْتِي التُّبُّوَّةُ وَ الْخِلَافَةُ فَقَالَ وَ اللَّهُ مَا قَالَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ اللَّهُ لَا سَكَنَتْ فِي بَلَدَةٍ أَنْتَ فِيهَا أَمِيرٌ فَأَمَرَ بِهِ عُمَرُ فَضْرِبَ وَ طُرِدَ

امّ ایمن پرستار پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «ای ابوبکر، چه زود حسد و نفاق خود را ظاهر ساختید!» عمر دستور داد تا او را از مسجد بیرون کردند و گفت: «ما را با زنان چه کار است؟!» بُریده اُسلمی برخاست و گفت: ای عمر، آیا بر برادر پیامبر و پدر فرزندانش حمله می‌کنی؟ تو در میان قریش همان کسی هستی که تو را آن طور که باید می‌شناسیم! آیا شما دو نفر همان کسانی نیستید که پیامبر صلی الله علیه و آله به شما فرمود: «نزد علی بروید و به عنوان امیرالمؤمنین بر او سلام کنید؟» شما هم گفتید: آیا از امر خدا و امر رسولش است؟ فرمود: آری. ابوبکر گفت: چنین بود ولی پیامبر بعد از آن فرمود: «برای اهل بیت من نبوت و خلافت جمع نمی‌شود!» بُریده گفت: «به خدا قسم، پیامبر این را نگفته است. به خدا قسم،

۴۹ ام ایمن پس از وفات آمنه مادر پیامبر صلی الله علیه و آله، رسیدگی به امور حضرت را به عهده داشت که اصطلاحاً چنین زنی را «حاضنه» می‌گویند.

در شهری که تو در آن امیر باشی سکونت نمی‌کنم.» عمر دستور داد تا او را هم زدند و بیرون کردند!

کیفیت بیعت اجباری امیرالمؤمنین علیه السلام

ثُمَّ قَالَ قُمْ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ فَبَايَعِ فَقَالَ ع فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ قَالَ إِذَا وَ اللَّهُ نَضْرِبُ عُقُقَكَ فَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْتَحَ كَفَّهُ فَضَرَبَ عَلَيْهَا ابُوبَكْرُ وَ رَضِيَ بِذَلِكَ مِنْهُ فَنَادَى عَلِيٌّ ع قَبْلَ أَنْ يُبَايَعَ وَ الْحَبْلُ فِي عُقُقِهِ يَا ابْنَ أُمِّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي

سپس عمر گفت: برخیز ای فرزند ابوطالب و بیعت کن! حضرت فرمود: اگر انجام ندهم چه خواهید کرد؟ گفت: به خدا قسم در این صورت گردنت را می‌زنیم! امیرالمؤمنین علیه السلام سه مرتبه حجت را بر آنان تمام کرد و سپس بدون آن که کف دستش را باز کند دستش را دراز کرد. ابوبکر هم روی دست او زد و به همین مقدار از او قانع شد. علی علیه السلام قبل از آن که بیعت کند در حالی که طناب بر گردنش بود خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله صدا زد: «ای پسر مادرم، این قوم مرا خوار کردند و نزدیک بود مرا بکشند».^{۵۰}

۵۰ «نسخه د»: سپس حضرت متوجه قبر پیامبر صلی الله علیه و آله شد و صدا زد: ای پسر عمو، این قوم مرا خوار کردند و نزدیک بود مرا بکشند. پس عذر به پیشگاه خدا و سپس به پیشگاه توست. حضرت در اینجا سخنی را فرموده که حضرت هارون به حضرت موسی علیه السلام گفت: «ابن أُمِّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي». سوره اعراف: آیه ۱۵۰.

بیعت زبیر، سلمان، ابودر، مقداد

وَ قِيلَ لِلزُّبَيْرِ بَايِعْ فَأَبَى فَوَثَبَ إِلَيْهِ عُمَرُ وَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ وَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ فِي
أَنَاسٍ مَعَهُمْ فَانْتَزَعُوا سَيْفَهُ [مِنْ يَدِهِ] فَضَرَبُوا بِهِ الْأَرْضَ [حَتَّى كَسَرُوهُ ثُمَّ لَبَّبُوهُ] فَقَالَ
الزُّبَيْرُ [وَ عُمَرُ عَلَى صَدْرِهِ] يَا ابْنَ صُهَيْكَ أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ سَيْفِي فِي يَدِي لَحَدَّتْ عَنِّي
ثُمَّ بَايَعَ قَالَ سَلْمَانُ ثُمَّ أَخَذُونِي فَوَجَّئُوا عُنُقِي حَتَّى تَرَكَوْهَا كَالسِّلْعَةِ ثُمَّ أَخَذُوا يَدِي
[وَ فَتَلَوْهَا] فَبَايَعْتُ مُكْرَهًا ثُمَّ بَايَعَ ابودر وَ الْمُقَدَّادُ مُكْرَهَيْنِ وَ مَا بَايَعَ أَحَدٌ مِنَ الْأُمَّةِ
مُكْرَهًا غَيْرَ عَلِيٍّ ع وَ أَرَبَعْتَنَا وَ لَمْ يَكُنْ مِنَّا أَحَدٌ أَشَدَّ قَوْلًا مِنَ الزُّبَيْرِ فَإِنَّهُ لَمَّا بَايَعَ قَالَ
يَا ابْنَ صُهَيْكَ أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ لَا هَؤُلَاءِ الطُّغَاةُ الَّذِينَ أَعَانُوكَ لَمَا كُنْتُ تَقَدَّمُ عَلَيَّ وَ مَعِي
سَيْفِي لَمَا أَعْرِفُ مِنْ جُنْبِكَ وَ لَوْمِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتُ طُغَاةً تَقْوَى بِهِمْ وَ تَصُولُ فَغَضِبَ
عُمَرُ وَ قَالَ أَ تَذْكُرُ صُهَيْكَ فَقَالَ [وَ مَنْ صُهَيْكَ] وَ مَا يَمْنَعُنِي مِنْ ذِكْرِهَا وَ قَدْ كَانَتْ
صُهَيْكَ زَانِيَةً أَوْ تُنْكِرُ ذَلِكَ أَوْ لَيْسَ كَانَتْ أُمَّةً حَبَشِيَّةً لِجَدِّي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَزَنَى
بِهَا جَدُّكَ نُفَيْلٌ فَوَلَدَتْ أَبَاكَ الْخَطَّابَ فَوَهَبَهَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لِجَدِّكَ بَعْدَ مَا زَنَى بِهَا
فَوَلَدَتْهُ وَ إِنَّهُ لَعَبْدُ لِجَدِّي وَ لِدَ زَنَى فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمَا ابوبكر وَ كَفَّ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَنِ
صَاحِبِهِ

به زبیر گفته شد: بیعت کن. ولی ابا کرد. عمر و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه
با عده‌ای از مردم به همراهشان، بر او حمله کردند و شمشیرش را از دستش
بیرون کشیدند و آن را بر زمین زدند تا شکستند و او را کشان کشان آوردند. زبیر
- در حالی که عمر روی سینه‌اش نشسته بود - گفت: «ای پسر صُهاک، به خدا
قسم اگر شمشیرم در دستم بود از من فاصله می‌گرفتی» و سپس بیعت کرد.
سلمان می‌گوید: سپس مرا گرفتند و برگردنم کوبیدند تا مثل غده‌ای ورم کرد.

سپس دست مرا گرفتند و آن را پیچانیدند. لذا به اجبار بیعت کردم. سپس ابوذر و مقداد به اجبار بیعت کردند و احدی از امت غیر از علی علیه السلام و ما چهار نفر به اجبار بیعت نکردند و در بین ما هم احدی گفتارش شدیدتر از زبیر نبود. او وقتی بیعت کرد چنین گفت: «ای پسر صُهاک، به خدا قسم اگر این طاغیانی^{۵۱} که تو را کمک کردند نبودند تو در حالی که شمشیرم همراهم بود نزدیک من نمی آمدی، به خاطر پستی و ترسی که از تو سراغ دارم، ولی طاغیانی یافته ای که به کمک آنان قوی شده ای و قهر و غلبه نشان می دهی. عمر عصبانی شد و گفت: آیا نام صُهاک را می آوری؟ گفت: مگر صُهاک کیست؟! و چه مانعی از ذکر نام او هست؟ صُهاک زنی زناکار بود، آیا این مطلب را انکار می کنی؟ آیا کنیز حبشی جدم عبدالمطلب نبود که جد تو نُفیل با او زنا کرد و پدرت خطاب را بدنیآ آورد. عبدالمطلب هم صُهاک را بعد از زنایش به جدت بخشید و بعد خطاب را به دنیا آورد. خطاب غلام جد من و ولد الزنا است!^{۵۲} ابوبکر بین آن دو را اصلاح کرد و هر کدام دست از یک دیگر برداشتند.^{۵۳}

۵۱ «نسخه ب»: ابوباشی. در کتاب احتجاج: آزادشدگانی.

۵۲ در بحار ج ۸ قدیم ص ۲۹۵ چنین روایت کرده است: صُهاک کنیز حبشی عبدالمطلب بود و برای او شتر می چرانید. نفیل با او زنا کرد و خطاب را به دنیا آورد. خطاب وقتی به سن بلوغ رسید به صُهاک طمع کرد و با او زنا نمود و دختری به دنیا آورد. آن دختر را در پارچه ای از پشم پیچید و از ترس مولایش او را بر سر راه گذاشت. هاشم بن مغیره او را دید و برداشت و تربیت کرد و نامش را «حنتمه» گذاشت. وقتی حنتمه به سن بلوغ رسید روزی خطاب او را دید و در او طمع کرد و او را از هاشم خواستگاری نمود. هاشم او را به ازدواج خطاب در آورد! و عمر بن خطاب متولد شد. بنا بر این خطاب پدر و پدر بزرگ و دایی عمر است و حنتمه مادر و خواهر و عمه او است!

۵۳ «نسخه د» در اینجا این اضافه را دارد: و زبیر در این باره زیاد سخن گفت، تا آن که ابوبکر برخاست و بین آن دو را اصلاح کرد.

٥- اتمام حجت اصحاب امير المؤمنين عليه السلام

سخنان سلمان بعد از بيعت

قَالَ سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ فَقُلْتُ لِسَلْمَانَ أَفَبَايَعْتَ أَبَا بَكْرٍ يَا سَلْمَانُ وَ لَمْ تَقُلْ شَيْئًا قَالَ
قَدْ قُلْتُ بَعْدَ مَا بَايَعْتُ تَبًّا لَكُمْ سَائِرَ الدَّهْرِ أَوْ تَدْرُونَ مَا صَنَعْتُمْ بِأَنْفُسِكُمْ أَصَبْتُمْ وَ
أَخْطَأْتُمْ أَصَبْتُمْ سُنَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْفُرْقَةِ وَ الْإِخْتِلَافِ وَ أَخْطَأْتُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ
حَتَّى أَخْرَجْتُمُوهَا مِنْ مَعْدِنِهَا وَ أَهْلِهَا فَقَالَ عُمَرُ يَا سَلْمَانُ أَمَا إِذِ [بَايَعَ صَاحِبُكَ] وَ
بَايَعْتَ فَقُلْ مَا شِئْتَ وَ أَفْعَلْ مَا بَدَا لَكَ وَ لِيَقُلْ صَاحِبُكَ مَا بَدَا لَهُ قَالَ سَلْمَانُ
فَقُلْتُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّ عَلَيْنَكَ وَ عَلَى صَاحِبِكَ الَّذِي بَايَعْتَهُ مِثْلَ
ذُنُوبِ [جَمِيعِ] أُمَّتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ مِثْلَ عَذَابِهِمْ جَمِيعًا فَقَالَ قُلْ مَا شِئْتَ أَلَيْسَ
قَدْ بَايَعْتَ وَ لَمْ يُقِرَّ اللَّهُ عَيْنَيْكَ بِأَنْ يَلِيَهَا صَاحِبُكَ فَقُلْتُ أَشْهَدُ أَنِّي قَدْ قَرَأْتُ فِي
بَعْضِ كُتُبِ اللَّهِ الْمُنزَلَةِ أَنَّكَ بِاسْمِكَ وَ نَسَبِكَ وَ صِفَتِكَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ جَهَنَّمَ فَقَالَ
لِي قُلْ مَا شِئْتَ أَلَيْسَ قَدْ أزالها الله عن أهل [هذا] البيت الذين اتخذتموهم أزباباً
مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقُلْتُ لَهُ أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ
فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَ لَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ فَأَخْبَرَنِي بِأَنَّكَ أَنْتَ هُوَ فَقَالَ عُمَرُ
اسْكُتْ اسْكُتَ اللَّهُ نَأْمَتَكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ يَا ابْنَ اللَّخْنَاءِ فَقَالَ عَلِيُّ ع أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ يَا
سَلْمَانُ لَمَّا سَكَتَ فَقَالَ سَلْمَانُ وَ اللَّهُ لَوْ لَمْ يَأْمُرَنِي عَلِيُّ ع بِالسُّكُوتِ لَخَبَّرْتُهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ نَزَلَ فِيهِ وَ كُلِّ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فِيهِ وَ فِي صَاحِبِهِ فَلَمَّا رَأَى
عُمَرُ قَدْ سَكَتُ قَالَ لِي إِنَّكَ لَهُ لَمْطِيعٌ مُسَلِّمٌ

سُلیم بن قیس می‌گوید: به سلمان گفتم: ای سلمان! آیا بیعت کردی و چیزی نگفتی؟ او گفت: بعد از آن که بیعت کردم چنین گفتم: «بقیه روزگار را ضرر و هلاکت ببینید. آیا می‌دانید با خود چه کرده‌اید؟ کار درست کردید و به خطا رفتید! با سنت آنان که قبل از شما بودند که تفرقه و اختلاف می‌نمودند درست و مطابق انجام دادید و از سنت پیامبرتان خطا رفتید که خلافت را از معدنش و از اهلش خارج ساختید.^{۵۴} عمر گفت: ای سلمان، حال که رفیقت بیعت نمود و تو نیز بیعت کردی هر چه می‌خواهی بگو و هر چه می‌خواهی بکن و رفیقت هم هر چه می‌خواهد بگوید. سلمان می‌گوید: گفتم: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «برابر گناه همه امتش تا روز قیامت و برابر عذاب همه آنان بر گردن تو و رفیقت که با او بیعت کردی خواهد بود.» عمر گفت: هر چه می‌خواهی بگو، آیا چنین نیست که بیعت نمودی و خداوند چشمت را روشن نساخت که رفیقت خلافت را بر عهده بگیرد؟! گفتم: شهادت می‌دهم که من در بعضی کتابهائی که از طرف خداوند نازل شده خوانده‌ام که تو - با اسم و نسب و اوصاف - دربی از درب‌های جهنم هستی. عمر گفت: هر چه می‌خواهی بگو. آیا خداوند خلافت را از اهل این خانه نگرفت که شما آنان را بعد از خداوند ارباب خود قرار داده‌اید؟! به او گفتم: شهادت می‌دهم از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود، در حالی که درباره این آیه از او سؤال کردم که «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ

۵۴ «نسخه د»: سلمان گفت: آری، گفتم: خسران و هلاکت بر شما باد، هم درست و هم خطا رفتید اگر بفهمید با خودتان چه کردید. گفتند: چگونه درست و چگونه خطا کردیم؟ گفتم: با سنت آنان که قبل از شما بودند در تفرقه و گمراهی و اختلاف مطابقت کردید و از سنت پیامبرتان خطا رفتید که آن را از معدن و اهلش خارج ساختید.

أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ»؛^{۵۵} «در آن روز هیچ کس را مانند او عذاب نمی‌کند و هیچ کس را مانند او به بند نمی‌کشد.» حضرت به من خبر داد که آن تو هستی. عمر گفت: ساکت شو، خدا صدايت را خفه کند، ای غلام و ای پسر زن بدبو! علی عليه السلام فرمود: ای سلمان، تو را قسم می‌دهم که ساکت باشی. سلمان می‌گوید: به خدا قسم، اگر علی عليه السلام مرا به سکوت امر نکرده بود آن چه درباره او نازل شده و هر چه درباره او و رفیقش از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودم به او خبر می‌دادم. وقتی عمر دید من ساکت شدم گفت: تو مطیع و تسلیم او هستی.

سخنان ابوذر بعد از بیعت

فَلَمَّا أَنْ بَايَعَ ابُذَرَ وَالْمِقْدَادُ وَ لَمْ يَقُولَا شَيْئًا قَالَ عُمَرُ يَا سَلْمَانَ أَلَا تَكْفُ كَمَا كَفَّ صَاحِبَاكَ وَ اللَّهُ مَا أَنْتَ بِأَشَدَّ حُبًّا لِأَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ مِنْهُمَا وَ لَا أَشَدَّ تَعْظِيمًا لِحَقِّهِمْ مِنْهُمَا وَ قَدْ كَفَّأ كَمَا تَرَى وَ بَايَعَا فَقَالَ ابُذَرَ يَا عُمَرُ أَ فَتُعَيِّرُنَا بِحُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَعْظِيمِهِمْ لَعَنَ اللَّهُ وَ قَدْ فَعَلَ مَنْ أَنْغَضَهُمْ وَ افْتَرَى عَلَيْهِمْ وَ ظَلَمَهُمْ حَقَّهُمْ وَ حَمَلَ النَّاسَ عَلَى رِقَابِهِمْ وَ رَدَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ الْقَهْقَرَى عَلَى أَدْبَارِهَا فَقَالَ عُمَرُ آمِينَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَهُمْ حَقَّهُمْ لَا وَ اللَّهُ مَا لَهُمْ فِيهَا [مِنْ] حَقٍّ وَ مَا هُمْ فِيهَا وَ عَرَضَ النَّاسَ إِلَّا سَوَاءً قَالَ ابُذَرَ فَلِمَ خَاصَمْتُمُ الْأَنْصَارَ بِحَقِّهِمْ وَ حُجَّتِهِمْ

سلمان می‌گوید: وقتی ابوذر و مقداد بیعت کردند و چیزی نگفتند. عمر گفت: ای سلمان، تو هم مثل دو رفیقت خودداری نمی‌کنی؟ به خدا قسم تو نسبت به اهل

این خانه از آن دو نفر با محبت تر نیستی و از آن دو بیشتر به آنان احترام نمی‌کنی. همان طور که می‌بینی خودداری کردند و بیعت نمودند. ابوذر گفت: ای عمر، ما را به محبت آل محمد و احترام آنان سرزنش می‌کنی؟ خدا لعنت کند - که لعنت کرده است - هر کس آنان را دشمن بدارد و به آنان نسبت ناروا دهد و به حق آنان ظلم کند و مردم را بر گردن ایشان سوار نماید و این امت را به پشت سرشان به طور قهقری برگرداند^{۵۶}. عمر گفت: آمین، خداوند لعنت کند هر کس را که به حق آنان ظلم کند! ولی نه به خدا قسم، ایشان را در خلافت حقی نیست و آنان با سایر مردم در این مسأله یکسانند! ابوذر گفت: پس چرا بر علیه انصار با حق ایشان و دلیلشان استدلال کردید؟!

سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از بیعت

فَقَالَ عَلِيُّ ع لِعُمَرَا يَا ابْنَ صُهَيْكَ فَلَيْسَ لَنَا فِيهَا حَقٌّ وَ هِيَ لَكَ وَ لِابْنِ آكِلَةِ الذِّبَّانِ
فَقَالَ عُمَرُكُفَّ الْآنَ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِذْ بَايَعْتَ فَإِنَّ الْعَامَّةَ رَضُوا بِصَاحِبِي وَ لَمْ يَرْضُوا
بِكَ فَمَا ذَنْبِي فَقَالَ عَلِيُّ ع وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولَهُ لَمْ يَرْضِيَا إِلَّا بِي فَأَبْشُرْ
أَنْتَ وَ صَاحِبُكَ وَ مَنْ اتَّبَعَكُمَا وَ وَاذْرِكُمَا بِسَخَطِ مَنْ اللَّهَ وَ عَذَابِهِ وَ خِزْيِهِ وَ يَلِكُ يَا
ابْنَ الْخَطَّابِ [لَوْ تَرَى مَاذَا جَنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ] لَوْ تَدْرِي مَا مِنْهُ خَرَجْتَ وَ فِيمَا

۵۶ «قهقری» یعنی عقب رفتن در حالی که روی شخص به جلو باشد. جمله «ردّ هذه الأمة القهقری علی ادبارها» حامل معنای ظریفی است. گوئی ابوبکر و عمر امت را از همان راهی که آمده بودند به سوی جاهلیت برمی‌گرداندند با این که در ظاهر روی مردم با اسلام بود.

دَخَلَتْ وَ مَا ذَا جَنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ وَ عَلَى صَاحِبِكَ فَقَالَ ابوبكر يا عُمَرُ أَمَا إِذْ قَدْ
بَايَعَنَا وَ أَمِنَّا شَرَّهُ وَ فَتَكَّهُ وَ غَائِلَتَهُ فَدَعُهُ يَقُولُ مَا شَاءَ

علی علیه السلام به عمر فرمود: ای پسر صُهاک، ما را در خلافت حقی نیست، ولی برای تو و فرزند زن مگس خوار^{۵۷} هست؟! عمر گفت: ای ابا الحسن، اکنون که بیعت کردی خودداری نما، چرا که عموم مردم به رفیق من رضایت دادند و به تو رضایت ندادند، پس گناه من چیست؟ علی علیه السلام فرمود: ولی خداوند عز و جل و رسولش جز به من راضی نشدند. پس تو و رفیقت و آنان که تابع شما شدند و شما را کمک کردند را به نارضایتی خداوند و عذاب و خواری او بشارت باد. وای بر تو ای پسر خطاب! اگر بدانی که چه جنایتی بر خود روا داشته‌ای. اگر بدانی از چه خارج شده و به چه داخل شده‌ای و چه جنایتی بر خود و رفیقت نموده‌ای! ابوبکر گفت: ای عمر، حال که با ما بیعت کرده و از شر او و حمله ناگهانی و فسادش در کارمان در امان شدیم بگذار هر چه می‌خواهد بگوید.

اصحاب صحیفه در تابوت جهنم

فَقَالَ عَلِيُّ ع لَسْتُ بِقَائِلٍ غَيْرِ شَيْءٍ وَاحِدٍ أَذْكَرُكُمْ بِاللَّهِ أَيُّهَا الْأَزْبَعَةُ يَعْنِينِي وَ أَبَا ذَرٍّ
وَ الزُّبَيْرَ وَ الْمَقْدَادَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّ تَابُوتًا مِنْ نَارٍ فِيهِ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا
سِتَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ سِتَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ فِي جُوبٍ فِي قَعْرِ جَهَنَّمَ فِي تَابُوتٍ مُقْفَلٍ عَلَى
ذَلِكَ الْجُوبِ صَخْرَةٌ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُسَعِّرَ جَهَنَّمَ كَشَفَ تِلْكَ الصَّخْرَةَ عَنْ ذَلِكَ الْجُوبِ

۵۷ کلمه «ابن آكلة الدُّبَان» که به «فرزند زن مگس خوار» معنی شده کنایه از ابوبکر است.

فَاسْتَعْرَتْ جَهَنَّمَ مِنْ وَهَجِ ذَلِكَ الْجُبِّ وَ مِنْ حَرِّهِ قَالَ عَلِيُّ ع فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ أَنْتُمْ شُهُودٌ بِهِ عَنِ الْأَوَّلِينَ فَقَالَ أَمَّا الْأَوَّلُونَ فَأَبْنُ آدَمَ الَّذِي قَتَلَ أَخَاهُ وَ فِرْعَوْنَ الْفِرَاعِنَةَ وَ الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ وَ رَجُلَانِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بَدَّلَا كِتَابَهُمْ وَ غَيْرًا سُنَّتَهُمْ أَمَّا أَحَدُهُمَا فَهَوْدَ الْيَهُودَ وَ الْآخَرَ نَصَرَ النَّصَارَى [وَ إِبْلِيسَ سَادِسُهُمْ] وَ فِي الْآخِرِينَ الدَّجَالَ وَ هُوَ لَاءِ الْخُمْسَةِ أَصْحَابِ الصَّحِيفَةِ وَ الْكِتَابِ وَ جِبْتُهُمْ وَ طَاغُوْتُهُمْ الَّذِي تَعَاهَدُوا عَلَيْهِ وَ تَعَاقَدُوا عَلَى عِدَاوَتِكَ يَا أَخِي وَ تَظَاهَرُوا [تَظَاهَرُوا] عَلَيْكَ بَعْدِي هَذَا وَ هَذَا حَتَّى سَمَّاهُمْ وَ عَدَّهُمْ لَنَا قَالَ سَلْمَانُ فَقُلْنَا صَدَقْتَ نَشْهَدُ أَنَّا سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص

علی علیه السلام فرمود: جزیک مطلب چیزی نمی گویم. شما را به خدا یادآور می شوم ای چهار نفر! - که منظور حضرت من و ابوذر و زبیر و مقداد بودیم. - من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: صندوقی از آتش وجود دارد که در آن دوازده نفرند، شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین.^{۵۸} (آن صندوق) در چاهی در قعر جهنم در صندوق قفل شده دیگری است. بر در آن چاه، صخره ای است که هرگاه خداوند بخواهد جهنم را شعله ور نماید آن صخره را از در آن چاه برمی دارد و جهنم از شعله و حرارت آن چاه شعله ور می شود. علی علیه السلام فرمود: شما شاهد بودید که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنان و «اولین» سؤال کردم، فرمود: اما «اولین» عبارتند از: فرزند آدم که برادرش (هابیل) را کشت و فرعون فرعونها و آن کسی که با ابراهیم علیه السلام درباره خداوند به منازعه پرداخت^{۵۹} و دو نفر از بنی اسرائیل که

۵۸ منظور از اولین و آخرین، امتهای اول روزگار و امتهای آخر روزگارند.

۵۹ منظور «نمرود» است که در نسخه «نسخه د» چنین آمده: «و نمرود صاحب عقابها و فرعون صاحب میخها».

کتابشان را تحریف کردند و سنتشان را تغییر دادند؛ یکی از آنان کسی بود که یهودیان را یهودی نمود و دیگری نصاری را نصرانی کرد و ابلیس ششم آنان است. ۶۰ اما «آخرین» عبارت‌اند از دجال^{۶۱} و این پنج نفر اصحاب صحیفه و نوشته و جبت و طاغوتی که بر سر آن باهم عهد بسته‌اند و بر عداوت با تو - ای برادرم - هم پیمان شده‌اند و بعد از من بر علیه تو متحد می‌شوند. این و این، که پیامبر ﷺ آنان را برای ما نام برد و بر شمرد. سلمان می‌گوید: ما گفتیم: راست گفتی، ما شهادت می‌دهیم که این مطلب را از پیامبر ﷺ شنیدیم.

عثمان، لعنت شده پیامبر ﷺ

فَقَالَ عُثْمَانُ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَمَا عِنْدَكَ وَ عِنْدَ أَصْحَابِكَ هُوَلاءِ حَدِيثٌ فِيَّ فَقَالَ عَلِيٌّ
ع بَلَى سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَلْعَنُكَ [مَرَّتَيْنِ] ثُمَّ لَمْ يَسْتَغْفِرِ اللَّهُ لَكَ بَعْدَ مَا لَعَنَكَ
فَغَضِبَ عُثْمَانُ ثُمَّ قَالَ مَا لِي وَ مَا لَكَ وَ لَا تَدْعُنِي عَلَى حَالِ عَهْدِ النَّبِيِّ وَ لَا بَعْدَهُ
فَقَالَ عَلِيٌّ ع [نَعَمْ] فَأَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَكَ

عثمان گفت: ای اباالحسن! آیا نزد تو و این اصحابت درباره من حدیثی نیست؟
علی علیه السلام فرمود: بلی، از پیامبر شنیدم که دو بار تو را لعنت کرد و بعد از آن که تو
را لعنت نمود برایت استغفار نکرد. عثمان غضبناک شد و گفت: مرا با تو چه کار

۶۰ در بعضی نسخه‌ها بجای «ابلیس»، پی‌کننده شتر صالح علیه السلام و قاتل حضرت یحیی علیه السلام ذکر شده است.

۶۱ «نسخه د»: دجال اعور، یعنی يك چشم كور.

است! هیچ‌گاه مرا رها نمی‌کنی؛ نه در زمان پیامبر و نه بعد از او! علی علیه السلام
فرمود: ۶۲ آری، خداوند بینی‌ات را بر خاک بمالد.

پیشگوئی از ارتداد زبیر

فَقَالَ عُثْمَانُ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّ الزُّبَيْرَ يُقْتَلُ مُرْتَدًّا عَنِ
الإِسْلَامِ قَالَ سَلْمَانُ فَقَالَ عَلِيٌّ ع لِي فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ صَدَقَ عُثْمَانُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ
يُبَايِعُنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ وَ يَنْكُثُ بَيْعَتِي فَيُقْتَلُ مُرْتَدًّا

عثمان گفت: به خدا قسم، از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: زبیر مرتد از اسلام
کشته می‌شود! سلمان می‌گوید: علی علیه السلام به طور خصوصی به من فرمود: عثمان
راست می‌گوید. او بعد از قتل عثمان با من بیعت می‌کند و بعد بیعت مرا
می‌شکند و مرتد کشته می‌شود.

ارتداد مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، جز چهار نفر

قَالَ سَلْمَانُ فَقَالَ عَلِيٌّ ع إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ اذْتَدُّوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص غَيْرَ أَرْبَعَةٍ إِنَّ
النَّاسَ صَارُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ وَ مَنْ تَبِعَهُ وَ مَنْزِلَةَ الْعَجَلِ وَ مَنْ تَبِعَهُ
فَعَلِيٌّ فِي شِبْهِ هَارُونَ وَ عَتِيقُ فِي شِبْهِ الْعَجَلِ وَ عُمَرُ فِي شِبْهِ السَّامِرِيِّ وَ سَمِعْتُ

رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ لِيَجِيَنَّ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِي مِنْ أَهْلِ الْعِلْيَةِ وَالْمَكَانَةِ مِنِّي لِيَمُرُوا عَلَى الصِّرَاطِ فَإِذَا رَأَيْتُهُمْ وَرَأَوْنِي وَعَرَفْتُهُمْ وَعَرَفُونِي اخْتَلَجُوا دُونِي فَأَقُولُ أَيُّ رَبِّ أَصْحَابِي أَصْحَابِي فَيُقَالُ مَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ ازْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمْ حَيْثُ فَارَقْتَهُمْ فَأَقُولُ بُعْدًا وَ سُخْقًا

سلمان می‌گوید: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «همه مردم بعد از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرتد شدند جز چهار نفر. ۶۳ مردم بعد از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به منزله هارون و تابعینش و به منزله گوساله و تابعینش شدند. پس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شبیه هارون، عتیق ۶۴ شبیه گوساله و عمر شبیه سامری است. از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌فرمود: قومی از اصحابم از صاحبان شخصیت و مقام نسبت به من برای عبور از پل صراط می‌آیند. وقتی آنان را دیدم و آنان مرا دیدند و آنان را شناختم و آنان مرا شناختند، ایشان را از نزد من جدا می‌کنند. می‌گویم: پروردگارا، اصحابم، اصحابم! گفته می‌شود: نمی‌دانی بعد از تو چه کرده‌اند. وقتی از ایشان جدا شدی به عقب برگشتند. من هم می‌گویم: دور از رحمت خدا باشند.

۶۳ از اینجا به بعد دنباله کلام سلمان است نه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ. و عبارت در کتاب احتجاج چنین است: سلیم می‌گوید: سپس سلمان رو به من کرد و گفت: این قوم بعد از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرتد شدند مگر آنان که خداوند به وسیله آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حفظشان کرد.

۶۴ «عتیق» لقب ابوبکر است.

شبهات مسلمین به بنی اسرائیل

و سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ لَتَرْكَبَنَّ أُمَّتِي سُنَّةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذَوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ [و حَذَوِ] الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ شِبْرًا بِشِبْرٍ وَ ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ وَ بَاعًا بِبَاعٍ حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرًا لَدَخَلُوا فِيهِ مَعَهُمْ إِنَّ التَّوْرَةَ وَ الْقُرْآنَ كَتَبَهُ مَلَكٌ وَاحِدٌ فِي رَقٍّ وَاحِدٍ بِقَلَمٍ وَاحِدٍ وَ جَرَّتِ الْأَمْثَالُ وَ السُّنَنُ سِوَاءَ

از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: امت من سنت بنی اسرائیل را مرتکب خواهند شد بطوری که قدم جای قدم آنان می گذارند و تیر به همان جا که آنان زدند می زنند و وجب به وجب و ذراع به ذراع و باع به باع^{۶۵} کارهای آنان را انجام خواهند داد، تا آن جا که اگر داخل سوراخ حیوانی^{۶۶} شده باشند اینان نیز همراه آنان داخل می شوند. تورات و قرآن را یک نفر از ملائکه در یک ورق^{۶۷} با یک قلم نوشته است و مثلها و سنتها (در آنان و اینان) به یک صورت جاری شده است.

۶۵ «ذراع» به اندازه آرنج تا سر انگشتان و «باع» از شانه تا سر انگشتان است. این کلمات کنایه از شدت مشابهت است و می توان گفت: منظور از وجب و ذرع و باع، کارهای کوچک و متوسط و بزرگ است یعنی در هر کاری پیرو آنان می شوند.

۶۶ کلمه «جحر» به معنی سوراخی است که حیوانات درنده به عنوان خانه برای خود می کنند. منظور این است که اگر آنان کارهای خطرناکی مثل وارد شدن به لانه حیوانات درنده انجام داده باشند این امت نیز خواهند کرد.

۶۷ کلمه «رق» به معنی صفحه سفید و نیز بمعنای پوست نازکی که روی آن می نویسند آمده است. در نسخه «نسخه ب» تورات و انجیل و قرآن ذکر شده است.